



زمستان ۱۳۹۴ | شماره ۲

فصل نامه جهانبینی مسیحی

تنش زدایی
به روش کتاب مقدسی
کشیش سارو خاچیکیان

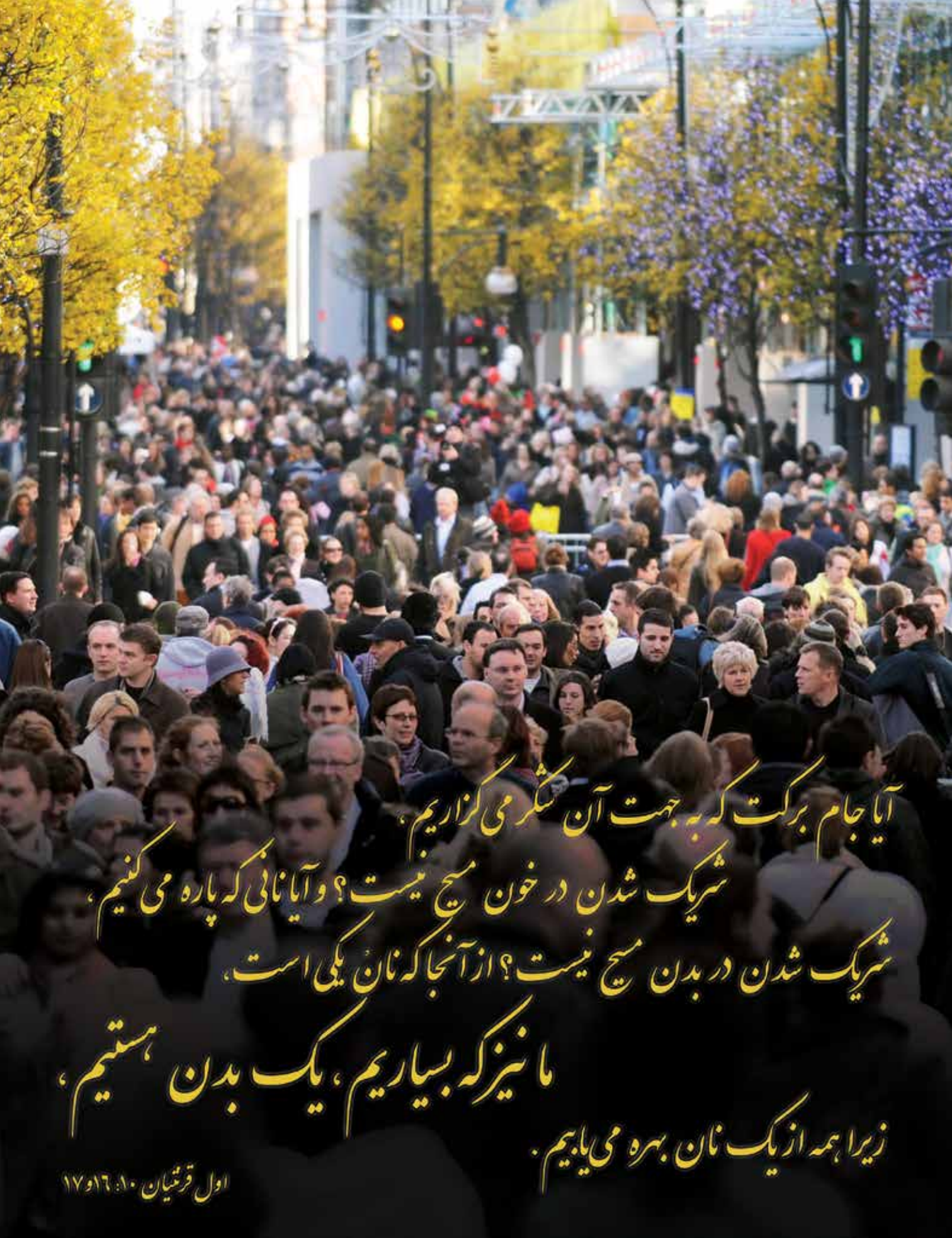
خواندگی مسیحی
کشیش دکتر مهرداد فاتحی

چهار اصل مهم برای
رهبری در شرایط مبهم
جان ارتبرگ



موسیقی برای جلال خدا
کشیش روبرت آسریان

دعوت به توجه
در جهانی بی توجه!
شادی فاتحی



آیا جام برکت که به جهت آن شکر می‌گزاریم،
شریک شدن در خون مسیح نیست؟ و آیا نانی که پاره می‌کنیم،
شریک شدن در بدن مسیح نیست؟ از آنجا که نان یکی است،
مانیز که بسیاریم، یک بدن هستیم،
زیرا همه از یک نان بهره می‌یابیم.



فصل نامه جهانبینی مسیحی

سال اول / شماره ۲ / زمستان ۱۳۹۴ / فوریه ۲۰۱۶

صاحب امتیاز: کانون الهیات پارس

سردبیر: کشیش روبرت آسریان

مدیرمسئول: کشیش دکتر مهرداد فاتحی

ویرایش: مزده فاتحی

طراحی، صفحه‌آرایی و حروفچینی: حسین امیری

شورای سردبیری:

کشیش دکتر مهرداد فاتحی

کشیش روبرت آسریان

کشیش دکتر ساسان توسلی

کشیش منصور برجی

کشیش سارو خاچیکیان

وب‌سایت: حسین امیری

چاپ: ePrints.ws

توزیع: کانون الهیات پارس

آدرس ایمیل: contact@shagerd.co.uk

سفارشات: order@shagerd.co.uk

www.shagerd.co.uk

این فصل در شاگرد

۰۲

سخن آغازین

کلیسا به عنوان بدن واحد مسیح



۰۵

خواندگی مسیحی

بخش دوم



۰۸

موسیقی برای جلال خدا

یوهان سباستیان باخ



۱۱

آشنایی با پدران کلیسا



۱۵

تنش‌زدایی

به روش کتاب مقدسی



۱۸

چهار اصل مهم برای

رهبری در شرایط مبهم



۲۰

۱۲ شعار رهبران ناکارآمد!



۲۲

گزین‌گویی‌هایی در باب رهبری



۲۴

جستارهایی در باب

رشد روحانی



۲۷

گنج‌های روحانی



۲۸

معرفی کتاب

تجدید حیات روحانی



۳۱

دعوت به «توجه»

در جهانی بی «توجه»



۳۲

A Call to Attention

in a World of Distractions



سخن آغازین

کلیسا به عنوان بدن واحد مسیح

بحث شده است. یکی از این چهار مشخصه کلیسای حقیقی، "واحد" بودن آن است (سه ویژگی دیگر کلیسای حقیقی: مقدس بودن، جامع بودن و رسولی بودن آن است). در مورد معنای واحد بودن کلیسا، بحثهای بسیار میان الهیدانان مسیحی مطرح شده، و دیدگاههای مختلفی نیز در این باره وجود دارد:

یکی از این دیدگاهها این است که بدن واقعی و کلیسای حقیقی مسیح، کلیسایی نادیدنی است که در کمال روحانیاش در حضور خدا و در ساحتی کاملاً متعال، واحد است (و البته سه ویژگی دیگر کلیسای حقیقی، یعنی جامعیت، تقدس و رسولی بودن را نیز در این ساحت به کمال دارد)، و آنچه ما بر زمین شاهد آن هستیم، کلیسایی مرئی و ناقص و ناکامل است که نشانههای آن کلیسای کامل نادیدنی تا حدی در آن دیده می‌شود. بر اساس این دیدگاه، عدم وجود اتحاد و یگانگی در کلیسای مرئی و تاریخی و قابل مشاهده، نتیجه وجود گناه در جهان، و زندگی در دنیای سقوط کرده است. وجود گناهای چون حسد، غرور، جهالت و جاه‌طلبی، موجب بروز شقاق و عدم اتحاد در کلیسا شده، واقعیتی را که در زمان حال و در طول تاریخ کلیسا شاهد آن هستیم، رقم زده است.

دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که واحد بودن کلیسا (و نیز سه مشخصه دیگر) را امری مربوط به آخرت (یا Eschaton) و استقرار کامل پادشاهی خدا می‌داند، که با بازگشت مسیح تحقق خواهد یافت. بر اساس این دیدگاه، معنای واحد بودن کلیسا، یکی از ویژگیهای کلیساست که باز به خاطر زندگی در جهان سقوط کرده، فقط در آخرت می‌توان انتظار تحقق آن را داشت.

دیدگاه دیگری که کلیسای کاتولیک رومی مدافع آن است، دیدگاهی است که این اتحاد و واحد بودن کلیسا را در کلیسای کاتولیک محقق شده می‌داند. بر اساس این دیدگاه، کلیسای کاتولیک روم، با وحدت و انسجام تعلیمی و تشکیلاتی‌اش، تحقق کلیسای واحد مسیح است و کلیساهای دیگر باید در نهایت به آن بپیوندند تا مفهوم کلیسای واحد به شکل نهایی تحقق یابد.

عیسای مسیح در دعای معروفی که پیش از مصلوب شدنش برای شاگردان خود می‌کند، از پدر چنین درخواست می‌کند: «تا همه یک باشند، همان‌گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای» (یوحنا ۱۷:۲۱). عیسی در این دعا به این حقیقت مهم اشاره می‌کند که یک بودن پیروان او با یکدیگر، که نتیجه بودن آنها در پدر و پسر است، یکی از عواملی است که در نهایت موجب می‌شود تا جهان ایمان آورد که پدر، عیسی را فرستاده است. به عبارت دیگر، عدم اتحاد پیروان مسیح با یکدیگر مانع بزرگی است که سبب خواهد شد فرستاده شدن او از سوی پدر مورد تصدیق جهان قرار نگیرد و جهان به او ایمان نیاورد. پیروان مسیح به واسطه اتحادشان با مسیح وارد پیوند و مشارکتی می‌شوند که میان پدر و پسر و روح القدس وجود دارد. به دیگر سخن، اتحاد آنها با یکدیگر، تجلی و انعکاسی از یگانگی و اتحادی است که بین سه شخص تثلیث وجود دارد. این اتحاد مابین کسانی پدید می‌آید که زمانی با هم بیگانه و حتی دشمن بودند، و اتحادی است که کل نژاد بشری در مسیح به آن خوانده شده‌اند. مسیح به واسطه مرگ خود بر صلیب، به بیگانگی و تخاصم بین خدا و انسان، و نیز بیگانگی انسانها با یکدیگر، خاتمه داد و در بدنی واحد، امکان دسترسی نجات‌یافتگان را از هر نژاد و ملت و طبقه و فرهنگ به پدر فراهم ساخت (افسیسیان ۲: ۱۶-۱۸). مسیحیان اعضای یک بدن هستند و به واسطه یک روح به هم پیوند می‌شوند، و در یک بدن و یک روح تعمید می‌یابند (اول قرنتیان ۱۲: ۱۳ و ۱۴). و آنها را «یک خداوند، یک ایمان و یک تعمید» است (افسیسیان ۴-۵). آیین شام خداوند نیز آیینی است که مسیحیان فرا خوانده شده‌اند تا با شرکت در آن، حقیقت اتحاد و یگانگی‌شان را در یک بدن واحد تصدیق کرده، با تفکر و تعمق در مورد معنای این آیین، هویت جمعی خود را به عنوان قوم خدا بیشتر درک کنند (اول قرنتیان ۱۰: ۱۷). یکی از کارکردهای مهم این آیین، تأکید بر یکی بودن بدن مسیح، یعنی کلیسای اوست.

در اعتقادنامه نقیه، چهار مشخصه برای کلیسا ذکر می‌شود که مورد پذیرش همه کلیساهای راست‌گیش قرار گرفته، و در طول تاریخ کلیسا، به تفصیل در مورد این چهار مشخصه به عنوان ویژگیهای کلیسای حقیقی



اما به نظر می‌رسد دعای مسیح در باب ۱۷ انجیل یوحنا، متضمن حقایق دیگریست که این دیدگاه‌ها از آن غافل مانده‌اند:

آشکار باشد که جهان را در مورد حقانیت مسیح عمیقاً تحت‌تأثیر قرار دهد. این هدفیست که کلیسا باید پیوسته در پی حرکت در مسیر آن باشد و تحقق آن را بخشی از مأموریت و رسالت خود در این دنیا بداند. عدم تحقق این مهم، سنگ لغزشی بزرگ در برابر ایمان آوردن بسیاری محسوب می‌شود. کلیسا باید هستی و وجودش با پیامی که اعلام می‌کند، یکی باشد. کلیسایی که منادی پیام آشتی و مصالحه میان خدا و انسان از یکسو، و نیز در تداوم این پیام، آشتی و مصالحه میان انسانها از سوی دیگر است، اگر در خود این آشتی را تجربه نکرده باشد، خود به علامت سؤال بزرگی در برابر این پیام تبدیل می‌شود. موضوع اتحاد کلیسا و پیروان مسیح، نه امری ثانوی و فرعی برای کلیسا، بلکه بخشی مهم از رسالت و هدف کلیساست که نقش مهمی در اثبات حقانیت پیامی دارد که کلیسا آن را اعلام می‌کند. بخشی مهم از دعای پیروان مسیح و فعالیتها و خدماتشان باید در مسیر ایجاد یکدلی و اتحاد در بین پیروان متفرق و پراکنده مسیح باشد.

در دوران معاصر شاهد تلاشهایی گسترده در راستای ایجاد اتحاد مابین کلیساهای مختلف هستیم:

"جنبش اتحاد کلیساهای" (Ecumenism) که از ابتدای قرن بیستم شکل مشخصی به خود گرفت، جنبشیست که هدف آن ایجاد اتحاد و همبستگی میان کلیساهای مختلف بوده است. گفتگو و تبادل نظر و فعالیتهای مشترک بین کلیساهای مختلف، و ترتیب دادن گردهم‌آیی‌های مختلف با هدف نزدیکتر کردن کلیساهای مختلف به یکدیگر، از فعالیتهای این جنبش بوده است. شورای جهانی کلیسا یکی از تشکلهاییست که وجود آن را می‌توان نتیجه این جنبش دانست.

"جنبش الهیات انجیلی" (Evangelical) جنبش دیگریست که نقش مهمی در نزدیکی کلیساهای مختلف به یکدیگر داشته است. الهیات انجیلی که در ابتدا با تأکید بر مرجعیت غایی کتاب مقدس، اهمیت تجربه تولد تازه در زندگی مسیحی و بشارت، به عنوان واکنشی در برابر نگرش لیبرالیسم و بنیادگرایی به وجود آمد، موجب نزدیکی میان طیف وسیعی

نخست آنکه به نظر می‌رسد در دعای مسیح، این تأکید وجود دارد که اتحاد و یگانگی شاگردان مسیح که نتیجه بودن آنها در مسیح است، باید پدیده‌ای قابل مشاهده برای جهانی باشد که مسیح از تخاصم و دشمنی آن با پیغام انجیل و پیروانش سخن می‌گوید. مسیح تأکید می‌کند که این جهان، با دیدن اتحاد و یگانگی‌ای که میان پیروان مسیح وجود دارد، به این درک و آگاهی می‌رسد که مسیح از سوی پدر فرستاده شده است (اگر چه صرف وجود این درک و آگاهی به تنهایی به معنای ایمان آوردن نیست، اما زمینه را برای ایمان آوردن فراهم می‌سازد)، و حقانیت مسیح و پیغامش به واسطه مشاهده همین حقیقت بر جهان آشکار خواهد شد. اینکه کلیسایی نادیدنی و نامرئی وجود دارد که در ساحتی متعال و نادیدنی این مهم در آن تحقق یافته است، بر جهانی که با سوءظن و دشمنی به پیروان مسیح می‌نگرد، تأثیری ندارد. همچنین نمی‌توان و نباید آنچه را که مسیح آرزو دارد و دعا می‌کند تا در تاریخ و جهان واقعی میان شاگردان او تحقق یابد، به پایان تاریخ و زمان بازگشت مسیح حواله داد. در واقع با بازگشت مسیح، حقیقت خداوندی و نجات‌دهنده بودن او بر کل خلقت آشکار خواهد شد و در این برهه، حقیقت واحد بودن کلیسای او دیگر تأثیری بر جهان نخواهد داشت.

در مورد دیدگاه کاتولیک رومی هم باید گفت وجود کلیساهای پروتستان و ارتدکس که حداقل نیمی از مسیحیان جهان را در بر می‌گیرند و خارج از حیطه رهبری و سازمانی کلیسای کاتولیک رومی هستند، علامت سؤال بزرگیست. باید پرسید چرا تا به حال لااقل نیمی از مسیحیان جهان جذب بدنه این کلیسا نشده‌اند، و یا اینکه این پیوند چه زمانی باید اتفاق بیفتد؟

نگرش دیگری که در مورد دعای مسیح برای اتحاد پیروانش می‌توان مطرح کرد این است که مسیح دعا می‌کند تا در همین جهان و در دنیای واقعی و نه در قلمرویی نادیدنی، همه پیروانش، و نه فقط نیمی از آنها، در کلیسایی واحد چنان متشکل و متحد باشند که وقوع این امر معجزه‌ای

از مسیحیانی گشت که بر پیش‌فرضهای الهیات انجیلی تأکید داشتند. یکی از ویژگیهای این جنبش این است که پیروان آن در عین تعلق به فرقه‌های مختلف کلیسایی، به خاطر اشتراک نظر در مورد پایه‌های اصلی الهیات انجیلی، فعالیتهای مشترک بسیاری با همدیگر داشته، و سازمانها و تشکلهای بسیاری در نتیجهٔ مساعی پیروان الهیات انجیلی شکل گرفته است. گردهم‌آیی لوزان در سال ۱۹۷۴ را می‌توان از بزرگترین دستاوردهای جنبش انجیلی دانست. در این گردهم‌آیی که رهبران برجستهٔ جنبش انجیلی در آن گرد هم آمدند، گامهای مهمی در ایجاد هم‌گرایی میان کلیساها و متفکران انجیلی برداشته شد، و قطعنامهٔ لوزان که از نظر الهیاتی سندی مهم محسوب می‌شود، دستاورد مهم این گردهم‌آیی محسوب می‌شود.

جنبش دیگری که به شکلی دیگر نقش خاصی در نزدیکی مسیحیان به هم داشته است، "جنبش کاریزماتیک" است. این جنبش که در اوایل دههٔ شصت آغاز شد، با تأکید بر نقش و اهمیت روح‌القدس در حیات روزمرهٔ کلیسا، موجب شکل‌گیری همکاری و اتحاد میان مسیحیان فرقه‌های گوناگون گردید. البته واژهٔ "کاریزماتیک" در فرهنگ کلیسایی معاصر معانی متفاوتی دارد، و مراد از کاربرد این واژه در این متن، جنبشی است که با تأکید بر عملکرد روح‌القدس در حیات کلیسا، باعث دیالوگهای سازندهٔ بسیار در میان فرقه‌های مختلف مسیحی شده، و تشکلهای و ساختارهای بسیاری را پدید آورده است که مسیحیان گوناگون در آنها به فعالیتهای مشترک می‌پردازند.

یکی از ویژگیهای جنبشهای اخیر این است که مسیحیان گوناگون در عین تعلق به فرقه‌های کلیسایی متفاوت خود، بدون ترک کلیسای محلی و تعهدات سازمانی‌شان، به اهداف این جنبشها احساس‌تعلق می‌کنند، و همکاری و مشارکت نزدیکی میان آنها به وجود آمده است. ماحصل این همکاریها و دیالوگها، به وجود آمدن اتحاد بیشتر مسیحیان فارغ از مرزبندی‌های فرقه‌ای و سازمانی است. ناگفته نماند که هر یک از

این جنبشها با تأکید بر دیدگاه‌هایی خاص، از همان ابتدا در عین ایجاد اتحاد میان مسیحیان، موجب بروز تمایز پیروان خود از دیگر مسیحیانی می‌شوند که بر موضوعات دیگری تأکید می‌ورزند. اما آنچه در تمام این جنبشها مطرح است، درک اهمیت حیاتی اتحاد در بدن مسیح و تلاشهای جدی برای رسیدن به این اتحاد بر حول محورهایی است که نقاط مشترک میان مسیحیان است.

در مسیحیت فارسی‌زبان و کلیساهای ایرانی نیز یکی از مهمترین عواملی که می‌تواند شهادت مسیحی ما را در دنیای فارسی‌زبان به شکلی جدی خدشه‌دار سازد، وجود تفرقه، اختلاف و درگیری میان کلیساهای مختلف مسیحی، و فرقه‌گرایی و تأکید بر مسائل تعلیمی فرعی است. یکی از مهمترین نشانه‌های رشد و بلوغ روحانی کلیساهای فارسی‌زبان، اشتیاق و آمادگی آنها برای نزدیک شدن بیشتر به یکدیگر و توسعهٔ همکاریهای لازم در جهت پیشبرد و گسترش پادشاهی خدا در دنیای فارسی‌زبان است. یکی دیگر از نشانه‌های این بلوغ، احترام به یکدیگر و درک متقابل، و حفظ روحیهٔ محبت و همبستگی مسیحی، علی‌رغم وجود دیدگاه‌های تعلیمی متفاوت است. البته این اتحاد به معنای اتحاد با هر کلیسایی در هر شرایطی نیست، و بدیهی‌ست حداقلیهایی چون حرکت این کلیساها در چارچوب راست‌دینی مسیحی باید لحاظ شود.

راه درازی در پیش است. با این حال، کلیسای مسیح باید این حقیقت مهم را درک کند که بدون حرکت در مسیر اتحاد کلیسا نمی‌تواند رسالت اصلی خود را که اعلام خبر خوش انجیل است، انجام دهد. کلیسا باید جامعه‌ای باشد که ارزشهایی را که اعلام می‌کند، در خود تحقق می‌بخشد. باید همگی بکوشیم تا در مسیر تحقق آرزوی بزرگ خداوندمان عیسی، زندگی و تلاش کنیم. او جان خود را داد تا سرِ بدنی واحد باشد، و ما خوانده شده‌ایم تا در مسیر تحقق این هدف عالی گام برداریم.

شورای سردبیری فصلنامهٔ شاگرد



خواندگی مسیحی

بخش دوم

کشیش دکتر مهرداد فاتحی

مدیر دانشکده الهیات پارس

از من ناراحت شود و مرا به خاطر عمل نادرستم سرزنش کند. من از این خواندگی برخوردار نیستم که بچه عضو کلیسایی را که شبانش هشتم تنبیه کنم. این اختیار به من داده نشده است. پس عملی واحد می‌تواند بسته به اینکه شخص خواندگی آن را دارد یا نه، برای او درست یا نادرست باشد. تنبیه بچه عضو کلیسا در شرایط عادی برای من شبان نادرست است، ولی برای پدر آن بچه نه تنها درست است، بلکه اگر او را به موقع و به جا تنبیه نکند مسئولیت خود را به عنوان پدر انجام نداده است.

اگر کسی چاقویی به شکم کسی فرو برده شکم او را پاره کند، مرتکب جرم بزرگی شده است و مطابق قانون مستحق محاکمه و مجازات خواهد بود. ولی پزشکان جراح هر روز مشغول پاره کردن شکم بیماران خود هستند و کسی آنها را برای این کار به محاکمه نمی‌کشد و مجازات نمی‌کند. علت آن است که خواندگی آنها به عنوان پزشک جراح شامل این اختیار است که در صورت لزوم این کار را برای معالجه بیماران خود انجام دهند، حال آنکه این اختیار به من به عنوان یک کشیش داده نشده است. همین موضوع در مورد حکام و مأموران انتظامی صادق است. چنانکه در شماره پیش دیدیم، به مأموران انتظامی این اختیار داده شده که مجری غضب خدا باشند و برای برقرار کردن نظم عادلانه در جامعه حتی از شمشیر استفاده کنند. ولی این اختیار به من یا به دیگر افراد جامعه که از این خواندگی برخوردار نیستیم داده نشده است. چنانکه کلام خدا می‌گوید ما نباید برخوردار نیستیم داده نشده است. چنانکه کلام خدا می‌گوید ما نباید انتقام بگیریم زیرا خشم ما عدالت خدا را برقرار نمی‌سازد، بلکه باید آن را به غضب خدا واگذار کنیم، که یکی از ابزارهای مهم آن نیروهای حاکمه و قدرتهای انتظامی در جامعه است.

بدین ترتیب می‌بینیم که مفهوم خواندگی به ما در فهم اخلاقیات مسیحی نیز کمک شایانی می‌کند. رفتار درست مسیحی در واقع رفتار کردن مطابق با مسئولیتها و اختیارات خواندگی ماست. بسیاری از گناهان و شاید بتوان گفت همه آنها به نوعی عمل کردن بر خلاف این مسئولیتها و اختیارات است. مثلاً اگر بیرسیم چرا داشتن رابطه جنسی اگر میان زن و شوهر و در چارچوب ازدواج باشد عملی پسندیده و حتی از مسئولیتهای زن و شوهر است، حال آنکه خارج از ازدواج و میان دو نفر که با هم در عهد ازدواج داخل نشده‌اند گناه محسوب می‌شود، پاسخ این است که این عمل از اختیارات خواندگی ازدواج است و تنها از آن کسانی است که به ازدواج خوانده شده‌اند و زن و شوهر یکدیگر هستند. اینکه چرا چنین است، بحث دیگری است که شاید در مجال دیگر بدان بپردازیم.

در شماره پیش دیدیم که "خواندگی" طریقی است که خدا از آن طریق نیازهای خلقت خود را رفع می‌کند و برای آن تدارک می‌بیند. همچنین دیدیم که خواندگی طریقی است که ما از آن طریق همسایه خود را محبت و خدمت می‌کنیم. نیز دیدیم که که خواندگیها در نظر خدا ارزش برابر دارند، چرا که ما تنها بر مبنای ایمانمان به خدا نزدیک می‌شویم و او را خدمت می‌کنیم، و نه با کارهای خود. بنا براین، خواندگی ما نه ما را به خدا نزدیکتر می‌سازد و نه دورتر. نانوا و پزشک و کشیش، بسته به میزان ایمانشان، به خدا دور یا نزدیک می‌توانند باشند. یک نانوا می‌تواند با ایمان خود به همان اندازه به خدا نزدیک باشد و از او برکت بیابد که یک پزشک یا کشیش. همچنین دیدیم که نظام خواندگیها در اثر گناه دچار اعوجاج و خرابی شده است. انسانها نه با انگیزه محبت و خدمت به همسایه، بلکه برای منافع شخصی به انجام مسئولیتهای خواندگی خود مبادرت می‌ورزند. بعلاوه در دنیای سقوط کرده ما مسئولیتهای خواندگی همیشه به درستی و با امانتداری انجام نمی‌شود. با همه اینها خدا کماکان از نظام خواندگیها برای رفع نیازهای خلقت خود بهره می‌جوید. بعلاوه در مسیح، این نظام شفا می‌یابد و احیا می‌شود. و بالاخره دیدیم که خواندگیها متعدد و متنوع هستند و ما در چهار قلمروی کار، خانواده، جامعه و کلیسا از خواندگیهای متعدد برخورداریم.

مسئولیتها و اختیارات خواندگی

هر خواندگی از مسئولیتها و اختیارات خاص خود برخوردار است. مثلاً خواندگی به عنوان پدر و یا مادر (والدین) واجد مسئولیتها و اختیارات خاص خود است. از جمله این مسئولیتها می‌توان به فراهم آوردن مایحتاج زندگی و امنیت و نیازهای عاطفی و امکانات تعلیم و تربیت فرزندان اشاره کرد. این دعوت والا در عین حال در بر دارنده اختیاراتی است. یکی از این اختیارات، مثلاً، تأدیب و تنبیه فرزندان است. به یک پدر این اختیار داده شده که بچه خود را وقتی مرتکب کار بدی می‌شود توبیخ و تنبیه کند. ولی این اختیار به من به عنوان شبان آن پدر داده نشده که بچه او را توبیخ و تنبیه کنم، مگر اینکه در شرایط خیلی خاصی او خودش از من چنین درخواستی بکند. در غیر این صورت اگر دست به چنین کاری بزنم خارج از خواندگی خود عمل کرده‌ام و کار من اشتباه خواهد بود و او حق دارد

چگونه به خواندگی خود شناخت پیدا کنیم؟

واقع بیرونی است. خواندگی ما همان علائق، آرزوها و تصمیمات خود ما برای زندگی مان نیست، هرچند همه اینها تا حدی در شکل گیری آن دخیل اند، بلکه خواندگی ما آن اوضاع و شرایط عینی است که ما بدان فرا خوانده می شویم و در آن قرار می گیریم. خواندگی چنانکه از نامش پیداست، از بیرون ما سرچشمه می گیرد. خداست که ما را به شرایط و وضعیت خاصی می خواند و ما را در شرایط و وضعیت خاصی قرار می دهد.

مثلاً اگر خواندگی خود را در قلمروی کار در نظر بگیریم، باید بگوییم از دیدگاه مسیحی موضوع این نیست که ما چه شغلی را برمی گزینیم، بلکه اینکه خدا ما را به چه شغلی می خواند. خواندگی ما در قلمروی کار چیزی نیست که ما انتخاب می کنیم، بلکه چیزی که به آن فراخوانده می شویم. البته خدا از علایق و انتخابهای ما هم در کنار خیلی چیزهای دیگر برای فراخواندن ما به شغلی خاص استفاده می کند، ولی در نهایت اوست که ما را می خواند. بنابراین، خواندگی ما انتخاب خود ما نیست! ما ممکن است به شغل خاصی علاقه مند باشیم و حتی برای به دست آوردن آن تلاش کنیم، ولی استعدادها و تواناییهای ما، موقعیتهایی که پیش پای ما قرار می گیرد، تصمیمات دیگران، و بسیاری عوامل دیگر تعیین می کند که ما از چه شغلی برخوردار شویم.

در قلمروی خانواده نیز همچنین است. این ما نیستیم که تصمیم می گیریم در چه خانوادهای به دنیا بیاییم. اینکه با چه کسی ازدواج می کنیم هم کاملاً انتخاب خود ما نیست. موقعیت ما و شبکه روابطی که در آن قرار داریم تعیین می کند که با چه کسانی آشنا می شویم، و بدین ترتیب گزینه های ما خارج از کنترل کامل خود ما است. وقتی هم به کسی دل می بندیم و او را برای همسری خود انتخاب می کنیم، معلوم نیست او هم ما را به همسری خود انتخاب کند! همینطور در مورد بچه دار شدن. اینکه ما بتوانیم پدر یا مادر باشیم، اولاً به این بستگی دارد که ازدواج کنیم، و بعد اینکه خودمان و نیز همسرمان توانایی بچه دار شدن را به لحاظ فیزیکی داشته باشیم. پس در هیچ یک از این موارد، خواندگی ما در کنترل خودمان نیست. همین در مورد خواندگی ما در قلمروی کلیسا و جامعه نیز صادق است.

چگونه می توانیم خواندگی خود را بشناسیم و در آن قرار بگیریم؟ برای درک این موضوع نخست باید به چند نکته مهم توجه کنیم. نخست اینکه چنانکه دیدیم هر یک از ما از خواندگیهای متعدد در قلمروهای مختلف برخورداریم. پس موضوع درواقع شناخت خواندگی ما نیست، بلکه شناخت خواندگیهای ما است. ما تنها از یک خواندگی برخوردار نیستیم. و درست هم نیست که بگوییم ما یک خواندگی اصلی داریم و تعداد زیادی خواندگی فرعی. خواندگی های ما در قلمروهای مختلف اصلی و فرعی ندارد و همه در جای خود مهم اند. مثلاً خواندگی به عنوان شوهر و خواندگی به عنوان پزشک دو خواندگی در دو قلمروی مختلف خانواده و کار است که هر دو در جای خود مهم است و نمی توان گفت که یکی اصلی است و دیگری فرعی. پس سؤال این است که ما چگونه می توانیم خواندگیهای خود را در قلمروهای مختلف تشخیص دهیم و در آنها قرار بگیریم.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم این است که خواندگیهای ما ثابت نیستند بلکه تغییر می کنند. برای مثال، کسی که مشغول تحصیل در دانشگاه است، در ایام تحصیل خود از خواندگی یک دانشجو برخوردار است، یعنی خوانده شده است که به عنوان دانشجو مشغول تحصیل در دانشگاه باشد، و این خواندگی در بر دارنده مسئولیتها و اختیاراتی است و او را در رابطه خاصی با استادان و همکلاسی های او قرار می دهد. ولی بدیهی است که پس از اتمام تحصیلات، خواندگی او به عنوان دانشجو به پایان می رسد و مثلاً او به عنوان معلم مشغول تدریس در یک دبستان و یا به عنوان مهندس مشغول کار در یک کارخانه می شود، که هر یک در بر دارنده مسئولیتها و اختیارات متفاوتی با دانشجو است. یا مردی پس از گذشتن سه سال از ازدواجش، صاحب نخستین فرزند خود می شود، و بدین ترتیب از خواندگی جدید و بسیار مهمی که همانا خواندگی پدر بودن است، برخوردار می گردد. بنابراین، خواندگیهای ما بسته به شرایطی که در آن به سر می بریم تغییر می کنند و ثابت نیستند.

نکته آخر اینکه چنانکه از نکات پیش نیز تا حدی آشکار است، خواندگی نه صرفاً امری ذهنی و باطنی، بلکه همچنین امری عینی و مربوط به عالم





شمار آوریم. انجام وظایف و مسئولیتهای دانشجویی در این مقطع یک خدمت بسیار مقدس است که با خدمت یک پزشک و یا یک کشیش از نظر ارزش برابری می‌کند. و نیز اگر در طول ایام تحصیل برای فراهم آوردن هزینه زندگی به کار گارسونی در رستورانی مشغولیم، باید بدانیم که خدا ما را به این کار فرا خوانده است و انجام وظایفمان در قبال صاحب رستوران و مشتریان در واقع انجام مسئولیتهای خواندگی ما در خدمت به خدا و همسایه است. کار ما به عنوان یک گارسون در فراهم آوردن نیازهای خلقت خدا وقتی که با احساس تعهد و وظیفه‌شناسی و شکرگزاری انجام شود، به هیچ وجه چیزی از خدمت یک کشیش در کلیسا کم ندارد، و چه بسا که یک گارسون وظیفه‌شناس ارج و قربش در حضور خدا بیشتر از کشیشی است که با بی‌مبالائی یا حالت نادرست خدمت به اصطلاح روحانی خود را در کلیسا انجام می‌دهد.

خدمت به خدا از طریق خدمت به دیگران

ما باید در هر جایی که خدا ما را در آن قرار می‌دهد و در هر خدمتی که خدا ما را بدان فرامی‌خواند، وظایف و مسئولیتهای خود را در قبال همسایگان خود و نهایتاً در قبال خدا در کمال وفاداری، محبت، دقت و شکرگزاری انجام دهیم. خدمت ما به دیگران در خواندگیهای خاص خودمان، در واقع تحقق محبت و خدمت ما به خداست. پولس به غلامان یا کارگران و کارمندان امروزی می‌گوید اربابان یا کارفرمایان خود را چنان خدمت کنند که گویی خداوند را خدمت می‌کنند (افسیان ۶: ۵ و ۶). او همچنین بیان می‌دارد که مأموران انتظامی با حفاظت از مردم و برقرار کردن نظم عادلانه در واقع خداوند را خدمت می‌کنند (رومیان ۱۳).

وقتی ما با این آگاهی و با این روحیه مسئولیتهای خواندگی خود را انجام می‌دهیم، در واقع مسیح را خدمت می‌کنیم. مسیح در خواندگی ما پنهان است. او در همسایه ما که او را خدمت می‌کنیم، پنهان است (متی ۲۵: ۳۱ به بعد)! اگر لیوان آبی به همسایه خود می‌دهیم، در واقع لیوان آبی به مسیح می‌دهیم! اگر بیماری را معالجه می‌کنیم، در واقع مسیح را معالجه می‌کنیم! اگر در رستوران خود غذای خوبی جلوی همسایه خود می‌گذاریم، در واقع جلوی مسیح می‌گذاریم!

خاتمه

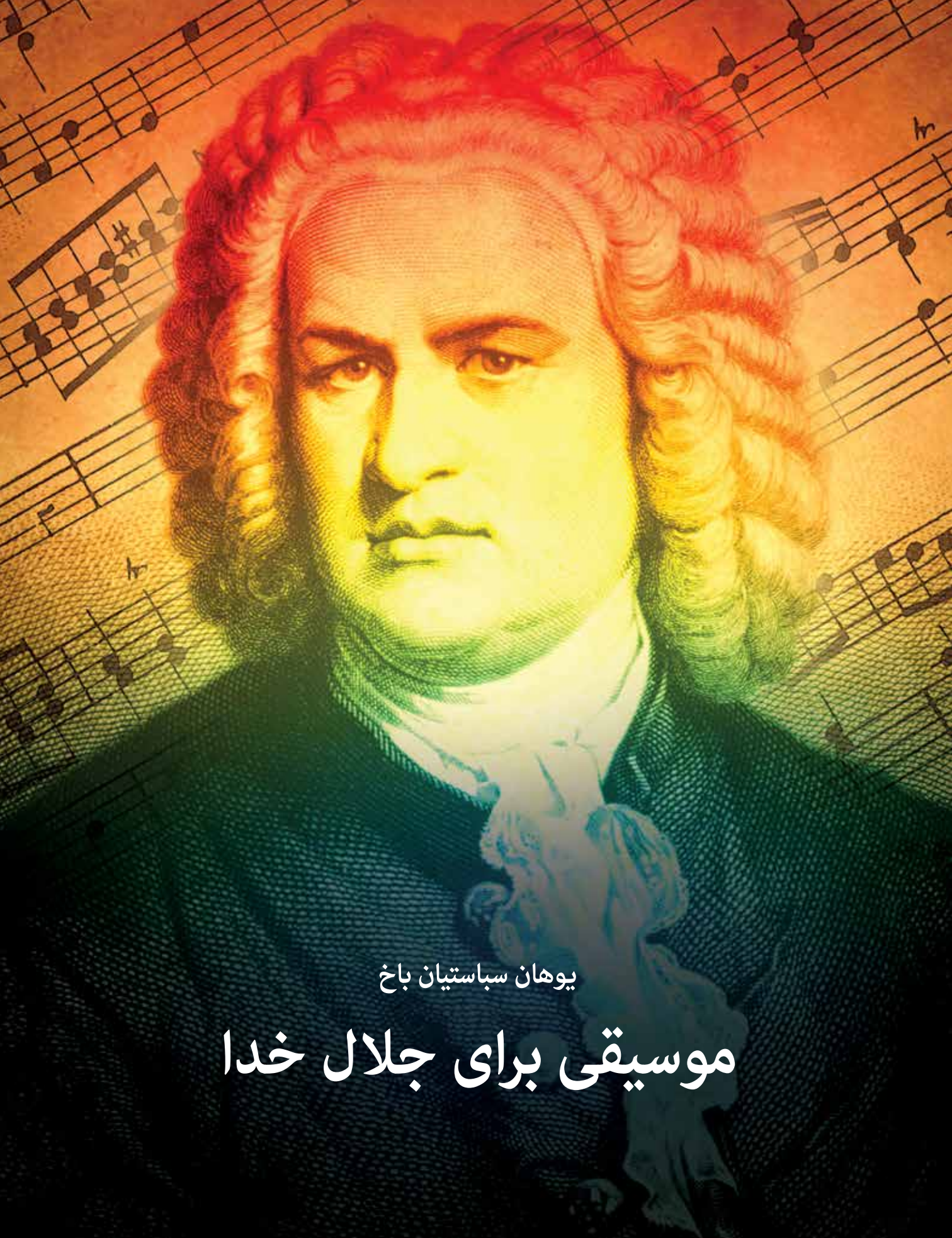
در این شماره به سه نکته مهم از بحث خواندگی مسیحی پرداختیم. نخست دیدیم هر خواندگی از مسئولیتهای و اختیارات خاص خود برخوردار است. عملی ممکن است در چارچوب یک خواندگی کاملاً درست باشد و حتی از مسئولیتهای مهم شخصی که از آن خواندگی برخوردار است به شمار آید، حال آنکه همان عمل برای کسی که از آن خواندگی برخوردار نیست، نادرست و حتی گناه محسوب شود. دوم، دیدیم خواندگی هر کس در وهله اول و در یک مفهوم بنیادی همان کار، جایگاه و مسئولیتهایی است که هم‌اکنون از آن برخوردار است. خدا ممکن است برای آینده او نقشه یا نقشه‌هایی داشته باشد که در وقتش آنها را تحقق خواهد بخشید و او را بدانها فرا خواهد خواند، ولی در هر مقطعی، خواندگی شخص همان است که در آن مقطع خدا او را بدانها فرا خوانده است. و بالاخره، دیدیم که ما با انجام مسئولیتهای خواندگی‌مان در واقع خود خدا را خدمت می‌کنیم.

بسیاری اوقات علایق ما با آنچه در شخصیت و استعدادهای خود هستیم یکی نیست. یافتن خواندگی ما تا حد زیادی همان یافتن تواناییها و شخصیت خدادادی ما است. ولی به این دو باید شرایط واقعی و عینی زندگی ما را نیز افزود. البته ما باید تصمیمات بسیار مهمی در راستای شناخت و تحقق خواندگیهای خود بگیریم، ولی باید به عنوان فردی مسیحی به حاکمیت خدا نیز بر زندگی خود باور داشته باشیم. چنانکه در کتاب امثال می‌خوانیم: "دل آدمی به راههایش می‌اندیشد، اما خداوند است که قدمهایش را استوار می‌سازد" (امثال ۱۶: ۹). هر چند عطایا، شخصیت و تصمیمات ما در خواندگیهای ما دخیل اند، ولی آنها نهایتاً خارج از کنترل ما هستند. ولی خواندگیهای ما خارج از کنترل خدا نیست! به همین سبب، کسی که به مسیح ایمان دارد خود را قربانی اوضاع و شرایط نمی‌بیند بلکه باور دارد که خدا بر زندگی او حاکم است. او می‌داند که "در همه چیزها، خدا برای خیریت کسانی که او را دوست می‌دارند و بر طبق اراده‌اش فراخوانده شده‌اند، مشغول کار است" (رومیان ۸: ۲۸؛ ترجمه پانوش هزاره نو).

خواندگی ما در وهله اول و به یک معنای بنیادی همان جایگاهی است که هم‌اکنون در آن قرار داریم، با همه روابط، مسئولیتهای و اختیاراتی که شامل می‌شود. اگر امروز فرزند یا شوهر یا پدر، و یا همه آنها با هم هستیم، معنی‌اش این است که خدا ما را به یکی یا به همه آنها فراخوانده است. اینها خواندگی ما را در قلمروی خانواده تشکیل می‌دهد. اگر امروز نانوا، یا پزشک و یا کشیش هستیم، معنی‌اش این است که خدا ما را بدان کار فراخوانده است. اینها خواندگی ما در قلمروی کار خواهد بود. و اگر امروز در کلیسا در گروه تدارکات مشغول انجام وظیفه‌ایم، معنی‌اش این است که خدا ما را در قلمروی کلیسا به این کار فراخوانده است. خواندگی ما همان کار، مسئولیت و جایگاهی است که هم‌اکنون در آن قرار داریم. البته خدا می‌تواند ما را به کار، مسئولیت و جایگاه نوینی فراخواند، و بسیاری اوقات در وقتش و در حکمت و صلاحیت خود این کار را می‌کند. ولی تا وقتی که چنین نکرده، خواندگی ما همان است که هم‌اکنون در آن قرار داریم و خدا ما را بدان فراخوانده است.

بنابراین، بر خلاف آنچه اغلب تصور می‌شود، خواندگی ما جایگاه یا مسئولیت یا کاری نیست که در نقشه یا تقدیر خدا بنا است در آینده‌ای دور یا نزدیک در آن قرار بگیریم و آن را تحقق ببخشیم، به طوری که تا هنوز در آن جایگاه قرار نگرفته‌ایم از خواندگی خود به دور هستیم و زندگی ما هنوز واجد آن هدف و مقصودی نیست که خدا در نقشه پر رمز و راز خود برای زندگی ما در نظر گرفته است. البته خدا مثل هر پدری برای فرزندان خود هدفها و نقشه‌های نیکو دارد و ما را در مسیر تحقق آن نقشه‌ها به انجام کارها و مسئولیتهای مختلفی در طی زمان فرا می‌خواند. موضوع این است که ما باید دست خدا و خواندگی او را در هر مقطع از زندگی خود بازشناسیم و با امانت و احساس مسئولیت به انجام وظایف مربوط به خواندگیهای خود در آن مقطع مشغول باشیم.

اگر امروز دانشجویی مشغول تحصیل در دانشگاه هستیم، باید بدانیم که خدا ما را در این مقطع به تحصیل فراخوانده است و این خواندگی ما را در مقطع کنونی تشکیل می‌دهد. ما باید با کمال امانت و پشتکار به انجام تحصیل مشغول باشیم و آن را خدمت خود به خدا و به همسایه خود به



یوهان سباستیان باخ

موسیقی برای جلال خدا

اعتلای این هدف قرار داد. به عبارتی باخ را می‌توان به کمال رساننده و اعتلابخش موسیقی کلیسایی پروتستان دانست.

نکته مهمی که در موسیقی باخ وجود دارد این است که او بر اساس درک لوتری خود از اهمیت احساسات در زندگی روحانی و از سوی دیگر نقش موسیقی در برانگیختن این احساسات، تمام تلاش خود را می‌کند تا با موسیقی خود متعالی‌ترین عواطف بشری را نسبت به خدا در انسان برانگیزد. موسیقی یکی از انتزاعی‌ترین هنرهاست و در وهله اول با احساسات انسان سر و کار دارد، و باخ هنر استفاده از این ابزار را در پدید آوردن فضاهایی که بیشترین تأثیر روحانی را در انسان پدید آورد، می‌داند و از همه فرمهای موسیقی استفاده می‌کند تا این هدف را محقق سازد.

باخ کانتاتهای روحانی بسیاری برای مراسم کلیسایی و مناسبتهای روحانی مختلف تصنیف کرد. در زمان باخ، در برخی کلیساهای لوتری، کانتاتی در ارتباط با یک موضوع روحانی و با توجه به مناسبتهای زمانی، مانند کریسمس یا عید قیام، تصنیف شده، پیش از موعظه در کلیسا به اجرا درمی‌آمد، که باخ چند صد کانتات بدین سیاق تصنیف کرد که ۲۰۰ نمونه از آنها باقی‌ست. باخ همچنین دو پاسیون نیز خلق نمود. پاسیون فرمی موسیقایی‌ست که به رنجهای و مصائب و مصلوب شدن مسیح می‌پردازد، و دو پاسیون «یوحنا» و «متا» ی باخ شاهکارهایی فراموش‌نشدنی در بیان مصائب مسیح محسوب می‌شوند. نکته‌ای که در اینجا در مورد کانتاتها و پاسیونهای باخ می‌خواهیم مطرح کنیم، درک باخ از حقایق روحانی عمیقی است که در این آثار سعی در بیان موسیقایی‌شان دارد. برای مثال، پاسیون یوحنا این گونه آغاز می‌شود: ابتدا سازهای زهی نغمه‌ای غمناک می‌نوازند که اضطراب و آشفتگی در آن موج می‌زند و به شکلی انسانیت مسیح و رنجی را که باید با آن روبه‌رو شود، به روایت می‌کشند، و سپس در فضایی موج و معلق، فلوتها به شکلی سوزناک به صدا درمی‌آیند که به نوعی آغاز رنجهای مسیح بر صلیب هستند. (البوت گاردنر از شارحان برجسته باخ، آوای این فلوتها را به فرو رفتن میخ در بدن انسان تشبیه می‌کند)، و ناگهان در این فضای حزن‌انگیز، گروه کر کلمات شکوهمند و تکان‌دهنده‌ای را می‌سراید که اعلان الوهیت و ظفرمندی عیسی بر مرگ و جهان است. تضاد آشکاری که بین شروع حزن‌انگیز این اثر و ترنم پرشکوه گروه سرایندگان وجود دارد در واقع بیان حقیقت انسانیت و الوهیت مسیح است که یکجا و در کنار هم دیده می‌شوند و از نظر موسیقایی، ترکیب زیبا و تأثیربرانگیزی پدید می‌آورند. این ترکیب متضاد ولی به شدت گوش‌نواز، در سرتاسر این اثر دیده می‌شود. رنج و درد مسیح نیز در این اثر با بیان موسیقایی عمیقی علو و اعتلا می‌یابد و جنبه الهی پیدا می‌کند. در واقع در اکثر آثار باخ شاهد بیان موسیقایی حقایق روحانی و الهیاتی هستیم ولی به گونه‌ای که لذت زیبایی‌شناختی عمیقی نیز در شنونده پدید می‌آید. در پاسیون یوحنا همچنین تضادی که بین ایمان و بی‌ایمانی، و نور و ظلمت در انجیل یوحنا وجود دارد، به زیبایی در قالب موسیقی به نمایش درمی‌آید. در پاسیون متی نیز در فرازی که به توبه و پشیمانی پطرس پس از انکار مسیح می‌پردازد، مفهوم گناه بشر و خودآگاهی عمیق از این موضوع، و آشکار شدن معنای فیض الهی که برای بشر عاجز و اسیر گناه که چاره‌ای جز فیض عظیم الهی برای او نیست، همه و همه در لحظاتی کوتاه در قالب موسیقایی تأثیرگذاری رخ می‌نمایند. تک‌نوازی ویلن در این قطعه، با چنان عمق و حدتی احساس پشیمانی و حزن را بیان می‌کند که با هیچ کلام انسانی قابل بیان نیست و سپس پطرس با اشکها از خدا طلب بخشش می‌کند، ولی او جز اشکهایش چیز دیگری ندارد که او را لایق بخشش الهی سازد، و برای او چیزی جز امید بستن به فیض الهی نمی‌ماند.

شاید در تاریخ موسیقی کمتر کسی را بتوان یافت که از نظر اهمیت و تأثیرگذاری، هم‌سنگ و هم‌شان یوهان سباستیان باخ باشد. او در عین حال، یکی از پرکارترین موسیقی‌دانان تاریخ موسیقی نیز هست که بیش از ۱۱۰۰ اثر در فرمهای گوناگون موسیقی از او بر جای مانده است. (سوی اینها، باخ آثار دیگری نیز خلق کرده، که به دلایل مختلف از بین رفته‌اند). او بیش از ۲۰۰ کانتات (فرمی از موسیقی آوازی و ارکستری)، آثار متعددی برای سازهای مختلف چون ویلن، ویلنسل، کلاوسن، ارگ و سازهای دیگر خلق کرده و کارهای ارکستری او نیز شاهکارهای بی‌بدیل تاریخ موسیقی هستند. باخ را به عبارتی بنیان‌گذار موسیقی علمی می‌دانند و نظم ریاضی پیچیده‌ای که بر آثار او حاکم است و پیچیدگیهای تکنیکی آثار او، به موسیقی‌اش جنبه‌ای منحصر به فرد می‌بخشد. او استاد هارمونی و کنترپوان است و فرمهای موسیقی زمان خود را نیز تکمیلی نو می‌بخشد. استادان بزرگ موسیقی پس از او، چون موتزارت، هایدن و بتهوون از او عمیقاً تأثیر گرفته‌اند و هر آهنگساز جدی، ناگزیر از شناخت عمیق موسیقی وی است. بتهوون در مورد او می‌گوید که: «باخ اقیانوسی‌ست که گنجایش هر میزان موسیقی را که بتوان تصور کرد، دارد». فضاییم Voyager که فضای لایتناهی را سالهاست که با هدف کشف ناشناخته‌ها و احیاناً روبه‌رو شدن با نمایندگان تمدنی هوشمند در سیارات دیگر می‌پیماید، لوحی طلایی با خود حمل می‌کند که مهمترین ویژگیهای سیاره زمین و تمدن انسانی را در خود دارد، و دو قطعه از باخ به عنوان نمونه‌هایی از نبوغ بشر در عالم موسیقی جزو محتویات آن است. در مورد ویژگی‌های موسیقی باخ بسیار می‌توان گفت اما در این گفتار می‌خواهیم در مورد آثار دینی باخ و اهمیت آن کمی سخن بگوییم.

یوهان سباستین باخ در سال ۱۶۸۵ در شهر آیزناخ آلمان چشم به جهان گشود و پس از ۶۵ سال زندگی پرپرا، در سال ۱۷۵۰ در لایپزیگ چشم از جهان فرو بست. او شخصی عمیقاً دیندار بود و هدف زندگی خود را آفرینش موسیقی برای جلال خدا می‌دانست. در نتیجه، بخش اعظم آثار او، آثار مذهبی بوده و حتی دیگر آثار او که صرفاً آثار ارکستری و سازی هستند، عمیقاً رنگ و بوی مذهبی دارند و فضای روحانی خاصی بر آنها حاکم است. باخ در سنت کلیسایی لوتری رشد و نمو کرد و نگرش او به موسیقی کلیسایی، عمیقاً ملهم از سنن کلیسای لوتری بود. در کل در تفکر لوتر، موسیقی اهمیت و جایگاه خاصی داشت. لوتر خود ساز لوت می‌نواخت و سرود می‌سرود و علاقه زیادی به موسیقی داشت. برخلاف کالوین که دیدگاه چندان مثبتی نسبت به موسیقی نداشت، لوتر موسیقی را ابزار مهمی در برانگیختن احساسات روحانی انسان می‌دانست و بر این باور بود که انسانها باید احساسات روحانی خود را در قالب موسیقی بیان کنند. همان گونه که لوتر با ترجمه عهدجدید به زبان آلمانی گام مهمی در دسترسی‌پذیر ساختن کلام خدا برای توده مردم برداشت و بدین‌سان راه را برای همه‌گیر شدن جنبش پروتستان هموارتر ساخت، در عین حال، او استفاده از زبان آلمانی را در پرستش کلیسایی تشویق می‌کرد و خصوصاً تأکید داشت که مردم عادی با خواندن سرودهای روحانی به زبان مادری خودشان بیشتر در حیات کلیسایی درگیر می‌شوند و از ناظران منفعل مراسم، به شرکت‌کنندگان فعال در آن تبدیل می‌گردند. این نگرش لوتر در مورد موسیقی کلیسایی به‌تدریج به سنتی زنده در کلیسای لوتری تبدیل شد. باخ در چنین سنت کلیسایی‌ای بالیده بود، اما او بود که موسیقی کلیسایی را به اوج و پختگی رساند و نبوغ موسیقایی خود را در راه

یکی دیگر از خصوصیات جالب این دو پاسیون، حضور جمع هم‌سرایان است که شاهدان رخدادهایی هستند که برای مسیح اتفاق می‌افتد و در مورد هر رخداد تفسیر خود را از آن بیان می‌کنند. این هم‌سرایان در واقع قوم خدا و جماعت مؤمنان هستند که همه وقایع مربوط به مصلوب شدن مسیح و رنجهای او را به عینه شاهدند، که این امر بیانگر اهمیت قوم خدا و درک و تفسیر آنها از حقایق روحانی‌ست. البته کلماتی که دسته‌سرایندگان در سرودهایشان به کار می‌گیرند برگرفته از کتاب مقدس‌اند و در هماهنگی با موسیقی او تأثیر مکمل خود را بر ذهن شنونده دارند.

یکی دیگر از آثار مهم باخ، «مس در ب مینور» است که آن را در اواخر عمر خود و در اوج پختگی تصنیف می‌کند. در این اثر، باخ در قالب یکی دیگر از قالبهای موسیقی مذهبی که «مس» نام دارد، نبوغ موسیقایی‌اش را به نمایش می‌گذارد. «مس» فرمی‌ست که در هنگام انجام مراسم شام خداوند اجرا می‌شد و مضمون آن بیشتر در ارتباط با این آیین بوده، و در آن حمد و پرستش خداوند موضوع اصلی است. فرم مس اساساً فرمی است که در کلیسای کاتولیک دیده می‌شود و معمولاً به زبان لاتین است، اما آثار مس دیگری نیز هستند که در کلیسای انگلیکن اجرا شده و به زبان انگلیسی تصنیف شده‌اند. باخ تلاش کرد توان و استعداد موسیقی خود را در این قالب موسیقی مذهبی نیز بیازماید و این تلاش او منجر به خلق یکی از زیباترین آثار روحانی او شد.

نکته دیگری در موسیقی باخ که باید به آن اشاره کنیم، موضوع مرگ و دل‌ن بستن به این جهان و امید به جهان آینده و ابدیتی‌ست که خدا برای نجات‌یافتگان تدارک دیده است. باخ زمانی که ۹ سال بیشتر نداشت، مادر خود را از دست داد. يك سال پس از آن، پدر او نیز چشم از جهان فرو بست. از دست دادن هر دو والد تأثیر عمیقی بر باخ خردسال گذاشت و مدت زمان کوتاهی پس از آن نیز او مجبور شد با برادرش به شهر دیگری برود و در مدرسه موسیقی مشغول تحصیل شود. کنده شدن از خانه و زادگاه، و رفتن به محیطی ناآشنا

آن هم مدت کوتاهی پس از مرگ والدین، باخ خردسال را در شرایط تعلیق کامل و بریده شدن از ریشه‌ها قرار داد. بعدها او در بزرگسالی هم با تجربه مرگ عزیزانش روبه‌رو می‌شود. همسر اول او زمانی که ۳۵ سال بیشتر نداشت، بر اثر بیماری چشم از جهان فرو می‌بندد و باخ را که علاقه زیادی به او داشت در حزن و اندوه عمیقی فرو می‌برد. باخ مدتی پس از آن با يك خواننده به نام آنا ماگدالین ازدواج می‌کند، و مجموعاً از دو همسر خود صاحب ۲۰ فرزند می‌شود، اما نکته دردناک اینکه نیمی از فرزندان او در سنین پایین جان خود را از دست دادند. البته در آن دوران مرگ و میر کودکان شایع بود و بسیاری از کودکان بر اثر بیماریهایی که امروزه به آسانی درمان می‌شوند، جان خود را از دست می‌دادند، اما برای باخ از دست دادن هر يك از این فرزندان تجربه‌ای بسیار تلخ بود و مجموع همه این مرگ و میرها و از دست دادن‌ها، بر روحیه حساس باخ تأثیر عمیقی گذاشت و به شکلهای مختلف در موسیقی او نمایان گشت. اما ویژگی

موسیقی باخ این است که حزن و غم انسانی پیوسته در دورنمای امید ابدیت نگریسته می‌شود و کورسوی امید در حزن‌آلودترین لحظات موسیقی او همواره نمایان است.

از آنجایی که موسیقی باخ ریشه در سنت لوتری دارد، به ابزاری برای بیان تمام احساسات بشری در مورد خدا تبدیل می‌شود. در این موسیقی، باخ نه تنها در پی آن است تا حقایق ایمان مسیحی را بیان کند، بلکه می‌خواهد احساسی متناسب با این حقایق و شور و حسی متأثر از عظمت وجود خدا در انسان برانگیزد. در واقع موسیقی هنری‌ست که عمیقاً احساسات انسان را برمی‌انگیزد و با طیف گسترده‌ای از عواطف بشری سخن می‌گوید، و باخ با درک ظرافتها و ظرفیتهای بی‌نهایت هنر موسیقی در پی آن است تا موسیقی او در خدمت بیان و نیز برانگیختن احساسات روحانی بشر باشد. البته موسیقی باخ به قلمرو احساسات روحانی محدود نمی‌ماند و در آن همه احساسات بشری را سراغ می‌توان کرد. اما ویژگی خاصی که موسیقی باخ دارد این است که به طیف گسترده احساسات بشری تعالی می‌بخشد. همان‌گونه که در مزامیر طیف گسترده‌ای از احساسات بشری به بیان آمده، در حضور خدا به قالب دعا بیان می‌شود، موسیقی باخ نیز تجلی‌گاه عواطف گوناگون بشری‌ست که در بیان موسیقایی او تعالی و پالایش می‌یابد. جمله معروفی از چخوف هست که همه چیز باید در انسان زیبا باشد، و گویی این مفهوم حاکم بر بیان موسیقایی هنر باخ نیز هست، و هر احساس انسانی که در موسیقی او به بیان می‌آید، علو و زیبایی خاصی دارد، چون در تفکر مسیحی باخ انسان به صورت خدا آفریده شده است و انسان موجودی‌ست که باید عرصه تجلی جلال او باشد. پس احساسات انسان و آنچه در درون وی است باید به شایستگی و زیبایی و به شکلی متعالی بیان شود.

موسیقی باخ ما را به اعماقی می‌برد که ما را با افقهای جدیدی از هستی انسانی آشنا می‌سازد و چشم‌اندازهایی از حیات روح را در برابرمان به نمایش می‌گذارد که به وجود ما علو و کمال نوینی می‌بخشد. گوش سپردن به موسیقی باخ و غوطه‌ور شدن در آن، تجربه منحصر به فردی‌ست که در پایان آن غنای جدیدی در روح خود احساس می‌کنیم و حس می‌کنیم که گویی به معنایی متعالی، انسانتر شده‌ایم. باخ به ما کمک می‌کند تا صدای خدا را در موسیقی بشنویم و موسیقی او به‌گونه‌ای‌ست که گویی نفخه‌ای از دم الهی بر آن دمیده است. در موسیقی او کمالی که در دنیای واقعی دست‌نیافتنی است، در هماهنگی بی‌نقص اصوات قابل لمس می‌شود. اگر موسیقی بتهوون تجسم تعارضات و تنشهای بزرگ روح بشری و تسلیم‌ناپذیری آن در برابر سرنوشت است، و اگر موسیقی موتزارت تجسم سرخوشی و معصومیت کودکی از دست رفته‌امان است که آرزوی باز زیستنش را داریم، موسیقی باخ عرصه جلوه‌نمایی جلال خدا و ساحت متعالی بیان حقایق ایمان مسیحی در قالب موسیقایی‌ست. با بودن موسیقی باخ، جهان فی‌الواقع مکان زیباتری‌ست!





آشنایی با پدران کلیسا

کشیش روبرت آسریان

سردبیر

مخصوصی نشان می‌دهند. برای مثال، در "اعترافنامه آوگسبورگ" که الهیات لوتری را به شکلی اجمالی بیان می‌کند، اشارات زیادی به آرای پدران کلیسا می‌شود. همچنین مشاهده می‌کنیم که خود لوتر هم در مورد بسیاری از آموزه‌ها، به‌ویژه در مورد فیض و طبیعت انسان، به‌شدت تحت‌تأثیر آرای آگوسین قرار دارد. کالوین نیز در سال ۱۵۵۹، در رساله اعترافنامه فرانسوی ایمان می‌نویسد: «ما آنچه را که توسط شوراها کلیسایی باستان تصویب شده، می‌پذیریم و تمامی فرقه‌های انحرافی را که توسط معلمین مقدس کلیسا، یعنی هیلاری مقدس، آناناسیوس مقدس، آمبروز مقدس، و سیریل مقدس رد شده‌اند، محکوم می‌کنیم.» کالوین نیز همچون لوتر، به‌شدت تحت‌تأثیر آرای آگوستین بود، به طوری که برخی از مفاهیم اساسی الهیات کالوینی، چون مفهوم از پیش تعیین شدگی یا انحطاط کامل طبیعت انسان بر اثر سقوط، عمیقاً ریشه در تفکرات آگوستین دارد. اما به طور کلی، برخی از آرای پدران کلیسا که بعدها در کلیساهای کاتولیک و ارتدکس به شکل آموزه‌های سنتی درآمدند، یعنی آموزه‌هایی مانند حضور واقعی مسیح در نان و شراب، آموزش گناهان به واسطه آیین تعمید و یا نقش و جایگاه مریم در زندگی مسیحی، مورد نقد پروتستانها قرار گرفت و هیچگاه پذیرفته نشد. ولی در دوران اخیر، گروهی از الهیدانان پروتستان، از جمله استنلی گرنتز، رچارد نیوهاوس، و برخی از متفکران نوانجیلی، علاقه و توجه جدیدی به پدران کلیسا نشان داده‌اند.

یکی از ملاکهای مهم در قرارگیری کسی در حلقه "پدران کلیسا"، میزان تأثیرگذاری او بر حیات کلیسایی زمان خودش و همچنین تأثیر ماندگار او بر شکل‌گیری آموزه‌های اصلی ایمان مسیحی (که حتی پس از مرگ او نیز تداوم یافته)، است. با این همه در کل، چهار ویژگی مهم برای قرار دادن کسی در این حلقه در نظر گرفته می‌شود، که عبارتند از:

- (۱) داشتن تعلیم صحیح و خارج نشدن از حلقه راست‌دینی مسیحی
- (۲) داشتن زندگی پاک و مقدس
- (۳) تأیید شدن از سوی کلیسا
- (۴) زندگی کردن پیش از قرن هشتم

آخرین کسی که در حلقه پدران کلیسا قرار گرفت، یوحنا دمشقی بود که در سال ۸۵۰ میلادی چشم از جهان فرو بست. برخی از پدران کلیسا، مثل آمبروز و آگوستین، اسقف بودند و در رده‌های بالای سلسله مراتب کلیسایی قرار داشتند، و برخی دیگر، گرچه صاحب‌منصبان مهم کلیسایی

پدران کلیسا عنوانی است که به دسته‌ای از شخصیت‌های مهم قرون اولیه مسیحیت اطلاق می‌شود، یعنی به کسانی که در شکل‌گیری و بسط و گسترش ایمان مسیحی و آموزه‌های اصلی آن نقشی مهم داشته‌اند. این افراد برجسته، در دوره سرنوشت‌ساز شکل‌گیری، گسترش و قوام یافتن کلیسا، از رهبران اصلی کلیسا بوده، و در دفاع از ایمان مسیحی در مقابل دشمنان گوناگون، نقشی کلیدی ایفا کرده‌اند. آثار و نگارشات این بزرگان، نه تنها کلیسا را در درک و تفسیر کتاب مقدس بسیار کمک کرده، بلکه بنیان مستحکمی نیز در تعریف راست‌دینی در ادوار مختلف تاریخی بوده است. نکته آخر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چراکه از بدو شکل‌گیری ایمان مسیحی و پدیدایی کلیسا، همواره دیدگاه‌هایی گوناگون و متعارض در مورد حقایق و اصول ایمان مسیحی وجود داشته است. با این حال، آثار تعلیمی و الهیاتی پدران کلیسا و نقش مهم آنان در تدوین و تبیین آموزه‌های مختلف ایمان مسیحی، سنگ بنای راست‌دینی مسیحی را نهاده، و به ملاکی برای تعریف بدعتها و تعالیمی که با حقایق کتاب مقدس در تضادند، تبدیل شده است. به ویژه، اجماع و اتفاق نظر پدران کلیسا در مورد حقایق اساسی ایمان مسیحی، نقشی حیاتی در تثبیت بنیانهای اصلی راست‌دینی مسیحی ایفا کرده است.

در مورد نقش و اهمیت پدران کلیسا در الهیات مسیحی و تأثیر آنان بر حیات کلیسایی، نظرات مختلف است. اما به طور کلی، کلیساهای کاتولیک و ارتدکس اهمیت ویژه‌ای برای این پدران قائل هستند و به خاطر نقشی که این کلیساهای برای سنت به عنوان یکی از منابع الهیات مسیحی قائلند، پدران کلیسا یکی از منابع سنت دینی به حساب می‌آیند و آثار آنها در مورد بسیاری از حقایق ایمانی، فصل‌الخطاب محسوب می‌شود. با در نظر گرفتن جایگاه ویژه‌ای که کلیساهای مذکور برای پدران کلیسا قائل هستند، بسیاری از ویژگی‌ها و برخی از آموزه‌ها و آیینهای آنان، برای ما بیشتر قابل درک می‌شود.

با آغاز نهضت پروتستان، اگر چه کتاب مقدس به عنوان منبع اصلی و غایی حقایق ایمان مسیحی مورد تأکید قرار می‌گیرد، اما باز هم بنیان‌گذاران این نهضت، یعنی لوتر و کالوین، به آثار پدران کلیسا توجه

۲. پدران یونانی

این پدران که برخی از آنها در شرق و برخی دیگر در غرب زندگی می‌کردند، از آنجایی که آثارشان را به زبان یونانی به نگارش درآورده‌اند، "پدران یونانی" نامیده می‌شوند.

• آیرینیوس



آیرینیوس در اواسط قرن دوم به دنیا آمد، و به عنوان اسقف در شهر لیون فرانسه خدمت می‌کرد. او آثار مهمی در دفاع از ایمان مسیحی به نگارش درآورده

و به عنوان آپولوژیست یا مدافع ایمان مسیحی برابر مخالفان شناخته می‌شود. مهمترین اثر وی، "علیه بدعتها" نام دارد که در آن آیرینیوس به معرفی و سپس رد بدعت‌های تعلیمی زمان خود، که مهمترینشان بدعت ناستیکی بود، می‌پردازد. او دیدگاه ناستیکها در مورد نجات توسط معرفت رمزی را رد می‌کند و بر حقایق روشن ایمان مسیحی در مورد نجات تأکید می‌ورزد. وی همچنین بر سنت رسولان، یعنی تعالیمی که از رسولان توسط شاگردان و خادمان جانشین به کلیسای زمان خودش رسیده بود، تأکید می‌کند و آنها را راهنمایی برای درک بهتر حقایق ایمانی و زندگی مسیحی می‌داند. در اثر تلاشهای خستگی‌ناپذیر آیرینیوس و آثار ارزشمند او، تعالیم کلیسا از تأثیر دیدگاه‌های ناستیکی مصون ماند، و پایه‌های راست‌دینی مسیحی استوارتر شد.

• کلمنت و اوريجن



کلمنت و اوريجن، پدرانی بودند که حدود قرن سوم در شهر اسکندریه می‌زیستند. این دو متفکر برجسته، برای نخستین بار به شرح و تبیین حقایق ایمان مسیحی بر اساس مفاهیم و واژگان فلسفه یونان همت گماردند.

دوی آنان احاطه کامل و عمیقی بر کتاب مقدس و فلسفه یونان داشتند، و فلسفه یونان را مکملی برای حقایق مکشوف در کتاب مقدس می‌دانستند. در آثار اوريجن، تأکیدات فلسفی بیشتر دیده می‌شود، و او تحت تأثیر فلسفه نوافلاطونی بود، و برخی از آثار او بعدها زیر سؤال رفت. لذا از نظر برخی، شاید نتوان اوريجن را به معنای دقیق کلمه جزو پدران

کلیسا برشمرد. با این حال، او متفکری برجسته و نویسنده‌ای پرکار محسوب می‌شود که در طرح برخی مباحث الهیاتی مهم، نقشی ویژه داشته است. اما به گمان برخی دیگر، بررسی دقیقتر آثار اوريجن، این شائبه‌ها و سوءبرداشتها را در مورد او از بین می‌برد.



• آتاناسیوس اسکندرائی



آتاناسیوس در اواخر قرن سوم چشم به جهان گشود و سالیان متعددی در مقام اسقف شهر اسکندریه خدمت کرد. او به‌ویژه، به خاطر دفاع جانانه‌اش از الوهیت مسیح و مبارزه خستگی‌ناپذیرش با بدعت آریانی

نبودند، اما معلمان و الهیدانان برجسته‌ای محسوب می‌شدند و آثار مهم و ماندگاری به نگارش درآوردند. برخی از این پدران، "پدران بزرگ کلیسا" خوانده شده‌اند. در کلیسای غرب، آمبروز (۳۴۰-۳۹۷ م)، چروم (۳۴۷-۴۲۰ م)، آگوستین (۳۵۴-۴۳۰)، و گریگوری کبیر (۵۴۰-۶۰۴ م) که "پدران لاتینی" خوانده می‌شوند، و در کلیسای شرق، بازیل (۳۲۹-۳۷۹ م)، آتاناسیوس (۲۹۶-۳۷۳ م)، گریگوری نازیانزوسی (۳۲۹-۳۸۹ م)، و یوحنا ززین‌دهان (۳۴۷-۴۰۷ م) که "پدران یونانی" خوانده شده‌اند، همگی پدران بزرگ کلیسا محسوب می‌شوند. کلیسای کاتولیک این هشت تن را "هشت معلم بزرگ کلیسا" خطاب می‌کند.

در یک تقسیم‌بندی، پدران کلیسا به سه گروه: (۱) پدران دوران رسولان، (۲) پدران قبل از شورای نیقیه و (۳) پدران پس از شورای نیقیه، تقسیم می‌شوند. در این تقسیم‌بندی، شورای نیقیه و اعتقادنامه نیقیه (۳۲۵ م) که این شورا آن را منتشر ساخت، مبنایی قرار می‌گیرد که بر اساس آن، پدران کلیسا به دو دوره قبل و بعد از آن تقسیم می‌شوند. اعتقادنامه نیقیه را می‌توان نخستین اعتقادنامه رسمی ایمان مسیحی دانست که اکثر نمایندگان مهم کلیسای جهانی در تدوین آن نقش داشته‌اند.

در تقسیم‌بندی دیگری، پدران کلیسا به سه گروه: (۱) پدران دوران رسولان، (۲) پدران یونانی و (۳) پدران لاتینی تقسیم می‌شوند. در این مقاله، بر اساس این تقسیم‌بندی، به معرفی اجمالی برخی از مشهورترین پدران کلیسا خواهیم پرداخت.

ناگفته نماند که در برخی تقسیم‌بندیها به "پدران صحرا" نیز اشاره می‌شود. پدران صحرا گروهی از راهبان تارک دنیا بودند که در قرون اول مسیحی در بیابانهای مصر زندگی می‌کردند، و آنتونی کبیر و پاخومیوس از مشهورترین این پدران هستند. از این پدران آثار اندکی بر جای مانده است، چون به طور کلی، این پدران اهل تأملات نظری و الهیات نبودند و تمرکز اصلی آنان بر روحانیت مسیحی و تجارب عرفانی و ویژگیهای زندگی رهبانی بوده است. سخنان پدران صحرا و آثار مشابه آن در مجموعه‌ای تحت عنوان "سخنان پدران صحرا" گردآوری شده است. این آثار تأثیر عمیقی بر سنت رهبانی کلیسا و نیز روحانیت عملی مسیحی بر جای گذارده است.

۱. پدران دوران رسولان

متقدمترین پدران کلیسا که "پدران دوران رسولان" خوانده می‌شوند، دسته‌ای بودند مشتمل بر متفکران و رهبران کلیسایی که بنا بر سنن و روایات تاریخی، به طور مستقیم از رسولان مسیح تعلیم یافته بودند و رهبران جانشین آنها محسوب می‌شدند. از میان این دسته می‌توان به کلمنت رومی، ایگناتیوس انطاکیه‌ای، و پولیکارپ اسمیرنایی اشاره کرد. کلمنت رومی نویسنده رساله کلمنت است. این رساله که خطاب به مسیحیان قرن‌س نوشته شده و در آن بر رعایت نظم و ترتیب در کلیسا تأکید شده، رساله‌ای مشحون از نکات روحانی و ارزشمند الهیاتی است. رساله کلمنت رساله‌ای شناخته شده بود و در کلیسای اولیه بسیار خوانده می‌شد. از ایگناتیوس و پولیکارپ که از شاگردان بلافضل یوحنا رسول محسوب می‌شدند و در راه ایمان خود به شهادت رسیدند، نامه‌های زیادی بر جای مانده که حاوی اطلاعات ارزشمندی در مورد نحوه تفکر کلیسای قرن دوم درباره موضوعاتی چون کلیسا، آیینها و خدمت روحانی است. آثار هر سه تن از این پدران به زبان یونانی به نگارش درآمده است.



• یوحنا دمشقی

یوحنا دمشقی که به طور تقریبی در قرن هشتم زندگی می‌کرد، آخرین نفر از جرگه پدران کلیسا محسوب می‌شود. وی آثار زیادی در شرح و تفسیر آموزه‌های مسیحی به نگارش درآورده است. مشهورترین اثر او "چشمه دانش" نام دارد که در واقع، جمع‌آوری تعالیم پدران کلیسا در یک مجموعه نظام‌مند و مدون است. از او موعظه‌ها و سرودهای بسیاری نیز بر جای مانده است.

۳. پدران لاتینی

"پدران لاتینی" پدرانی بودند که آثارشان را به زبان لاتینی می‌نگاشتند و اکثریتشان در غرب و شمال آفریقا می‌زیستند.



• ترتولیان

ترتولیان اولین نفر از حلقه پدران لاتینی محسوب می‌شود و نخستین کسی‌ست که به شکلی وسیع و گسترده، مفاهیم الهیات مسیحی را در قالب زبان لاتین مطرح کرد و به همین منظور، به عنوان الهیات لاتین شناخته می‌شود. ترتولیان در سال ۱۶۰ میلادی در شهر کارتاژ، در شمال آفریقا به دنیا آمد، اما بیشتر عمر خود را در روم سپری کرد. او نقش مهمی در تدوین و تبیین آموزه تثلیث ایفا کرد و برای نخستین بار فرمول «سه شخص و یک ذات» را در مورد تثلیث به کار برد. گفته می‌شود او اولین کسی‌ست که اصطلاحات "عهدجدید" و "عهدعتیق" را برای دو بخش کتاب مقدس استفاده کرد. ترتولیان آثار بسیاری در زمینه دفاعیات مسیحی به نگارش درآورد، او نگاهی انتقادی به فلسفه یونان داشت و بر جنبه فراعقلانی ایمان مسیحی تأکید می‌کرد. از ترتولیان بیش از سی اثر بر جای مانده است.



• هیلاریوس

هیلاریوس در سال ۳۰۰ میلادی در فرانسه به دنیا آمد. وی سالها در مقام اسقفی خدمت کرد و آثار بسیاری در زمینه تفسیر کتاب مقدس و آموزه‌های مسیحی، و نیز سرودهای متعددی به زبان لاتین به نگارش درآورد. هیلاریوس به خاطر مخالفت جدی‌اش با بدعت آریوس که دیدگاهی نادرست در مورد الوهیت مسیح بود، مشهور است.



• آمبروز

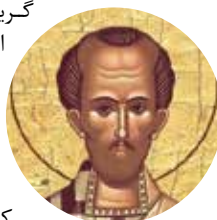
آمبروز در سال ۳۴۰ میلادی در ایتالیا چشم به جهان گشود و سالیان متمادی به عنوان اسقف شهر میلان خدمت کرد. وی به خاطر خدمات گسترده‌اش، یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های کلیسایی

الوهیت مسیح را زیر سؤال می‌برد، مشهور است. آتاناسیوس در اثر مشهور خود، با عنوان "تجسم کلمه"، شواهد زیادی درباره الوهیت مسیح ارائه می‌دهد و اهمیت الوهیت مسیح را برای نجات مسیحی خاطرنشان می‌سازد، و همچنین در دفاع از اعترافنامه نیقیه و شکل‌گیری مفاهیم مسیح‌شناسی نقش مهمی ایفا می‌کند. وی در دفاع از ایمان مسیحی، آثاری دفاعیاتی نیز به نگارش درآورد. آتاناسیوس کسی بود که برای نخستین بار به طور مستقیم به الوهیت روح‌القدس اشاره کرد و به رابطه سه شخص تثلیث پرداخت.



• پدران کاپادوکیایی

پدران کاپادوکیایی که در قرن چهارم در شهر کاپادوکیا زندگی می‌کردند، عبارت بودند از بازیل، گریگور نازیانزوسی و گریگور نوسایی.



این سه متفکر الهیدان مسیحی نقش مهمی در تدوین و تعریف آموزه تثلیث ایفا نمودند و سعی کردند رابطه وحدانیت خدا و وجود سه شخص پدر، پسر و روح‌القدس را تبیین کنند. به علاوه،



کوشیدند تا ابهامات و کج‌فهمی‌هایی را که درباره الوهیت مسیح وجود داشت، روشن کنند و تعالیم غلط و دیدگاه‌های نادرست آریوس و آپولیناریوس را در مورد مسیح‌شناسی رد کنند.



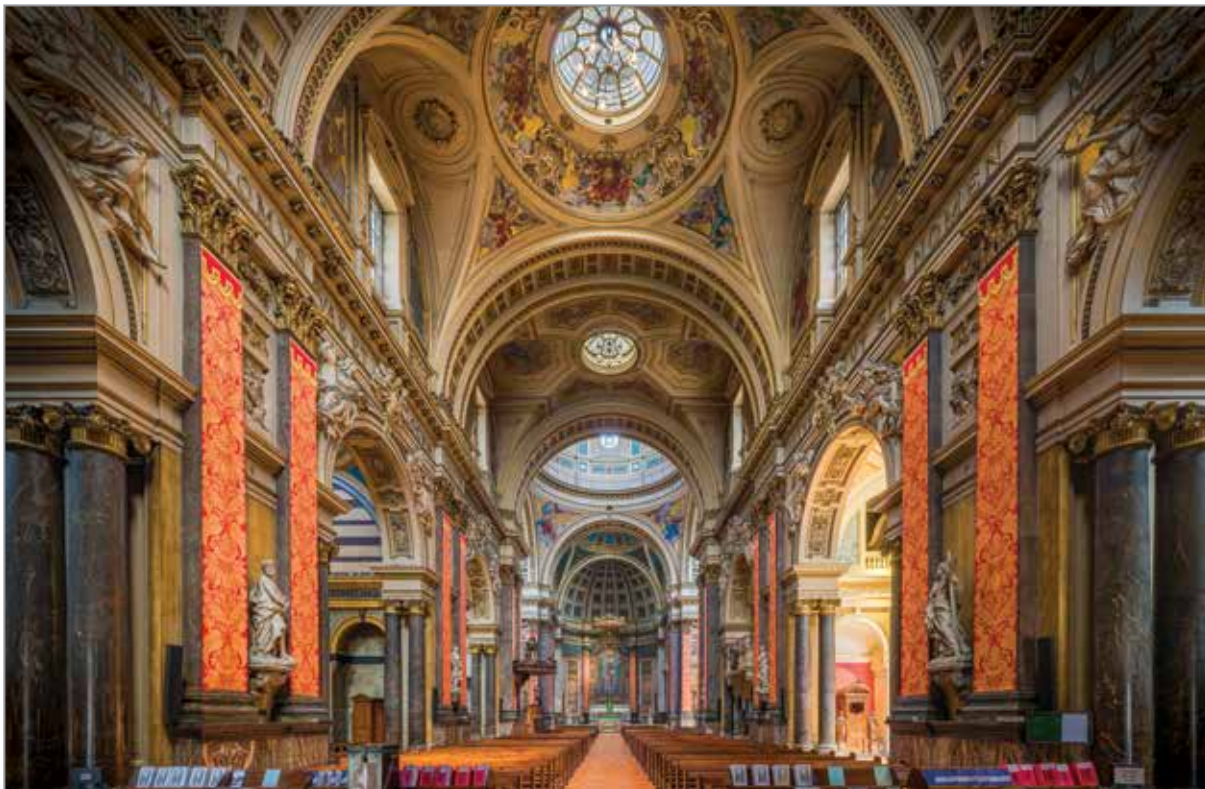
• یوحنا ززین‌دهان

یوحنا در قرن چهارم زندگی می‌کرد و اسقف قسطنطنیه بود. او اگرچه آثار الهیاتی مهم و ارزشمندی را به نگارش درآورد، اما شهرتش بیشتر به خاطر موعظه‌ها، سخنرانیها و فصاحت و جذابیت کلامش بود، و بدین سبب لقب "زین‌دهان" به وی داده شد. یکی دیگر از دلایل شهرت او، انتقادات تندى بود که از مقامات کلیسایی و حکومتی معاصر خود می‌کرد، انتقاداتی که در نهایت منجر به تبعیدش گردید. از او تفاسیر ارزشمندی نیز از کتب مختلف کتاب مقدس بر جای مانده است.



• سیریل اسکندرانى

سیریل در قرن پنجم می‌زیست و سالها در مقام اسقف اسکندریه خدمت کرد. او آثار مهمی در زمینه مسیح‌شناسی به نگارش درآورد و به‌ویژه با تعلیم نستوریوس در مورد رابطه طبیعت الهی و انسانی عیسی به مخالفت پرداخت و دیدگاه راست‌دینی مسیحی را در این مورد شرح و بسط داد. وی همچنین نقشی مهم در شکل‌گیری اعتقادنامه افسس، که بر الوهیت و انسانیت عیسی و رابطه صحیح این دو طبیعت تأکید می‌کرد، داشت، و به خاطر دفاع خردمندانه و جانانه‌اش از حقایق بنیادین ایمان مسیحی، عنوان "ستون ایمان" به او داده شد.



را می‌توان از بزرگترین الهیدانان مسیحی در همه دورانها دانست چراکه تأثیری انکارناپذیر بر همه الهیدانان پس از خود داشته است. آگوستین همچنین آثاری در رد بدعتهای زمان خود، یعنی جنبش دوناتیستها و تفکر پلاگیوسی به نگارش درآورد. او در نوشته‌هایش به ضد دوناتیستها، تعالیم نادرست آنها را در رابطه با کلیسا مورد نقد قرار داد و در نقد پلاگیوس، دیدگاه خوش‌بینانه وی را در مورد طبیعت انسان زیر سؤال برد. کتاب "شهر خدا"ی آگوستین، اثری دفاعیاتی و کتابی درباره فلسفه تاریخ است. او آثاری نیز در زمینه زندگی عملی مسیحی نوشت. کتاب "اعترافات" او، اولین خودزندگی‌نامه در ادبیات غرب محسوب می‌شود که در آن آگوستین به شرح گذشته خود و نحوه ایمان آوردنش می‌پردازد. آثار آگوستین همچنین واجد جنبه‌های فلسفی عمیق است و برخی آثار وی جزو میراث غنی فلسفه نظری محسوب می‌شود.

• گریگوری کبیر



گریگوری در سال ۵۴۰ میلادی در روم به دنیا آمد. او که خود رهبری توانا و مدبر بود، پس از رسیدن به مقام اسقفی روم، قدرت نظام کلیسایی غرب را توسعه بخشید. گریگوری زندگی پاک و مقدسی داشت و اهمیت تقدس در زندگی خادمان مسیحی تأکید بسیار می‌کرد. از او نامه‌ها، تفاسیر، موعظه‌ها و آثار بسیاری بر جای مانده است. اما مشهورترین اثر وی، که در قرون وسطی کتاب اصلی درسی برای اسقفان محسوب می‌شد، کتاب "قانون شبانی" است که شامل دستورالعملهایی در مورد خدمت شبانی و دیگر خدمات روحانی است. او همچنین به موسیقی کلیسایی زمان خود نظم و علوی نوین بخشید. گریگوری، "خادم خادمان خدا" خوانده شده است.

قرن چهارم محسوب می‌شود. او آثار زیادی در تفسیر قسمتهای مختلف کتاب مقدس، و نیز در شرح و بسط آموزه‌های مسیحی به نگارش درآورد. امبروز در زمان خود، از مدافعان جدی راست‌دینی مسیحی در برابر بدعت آریوسی محسوب می‌شد و تأثیر عمیقی نیز بر موسیقی کلیسایی زمان خودش گذاشت.

• جروم

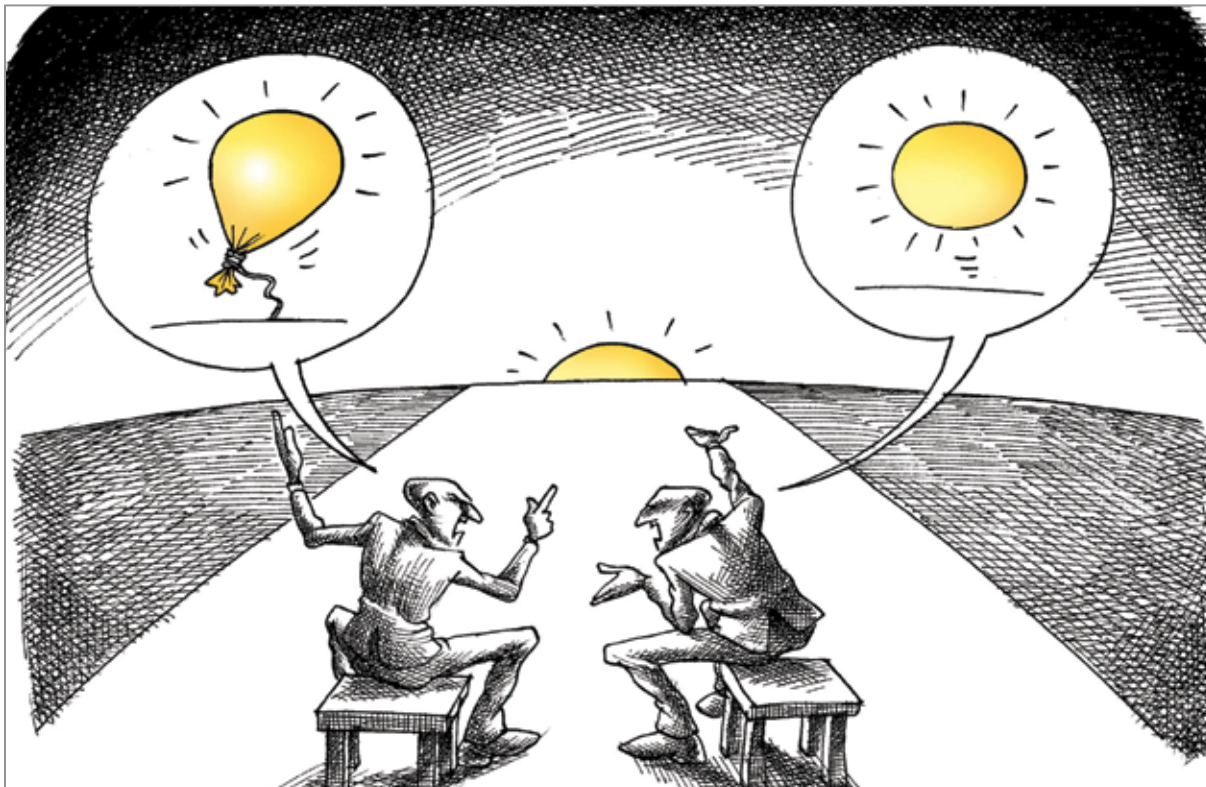


جروم در سال ۳۴۰ به دنیا آمد. او آثار بسیاری در زمینه تفسیر کتب مختلف کتاب مقدس به نگارش درآورد و در تفسیر خود، تحت تأثیر سنن تفسیر یهودی و روش استعاری و عرفانی بود. جروم آثار دیگری نیز در زمینه الهیات مسیحی و دفاعیات به نگارش درآورد، اما شهرت او به خاطر ترجمه کتاب مقدس به زبان لاتین است، که به "ترجمه وولگیت" مشهور است و بعدها به متن رسمی در کلیسای کاتولیک تبدیل شد.

• آگوستین



آگوستین در سال ۳۴۵ در هیپو، در شمال آفریقا، چشم به جهان گشود. آشنایی عمیق او با فلسفه یونان سبب شد تا اندیشه‌پردازیهای الهیاتی عمیقش، ژرفایی تازه به الهیات مسیحی ببخشد و آثارش نقشی مهم در شکل‌گیری و قوام آموزه‌های مختلف ایمان مسیحی، به‌ویژه مقولاتی چون فیض، گناه اولیه، و کلیساشناسی داشته باشد. تأملات عمیق آگوستین در مورد تثلیث، به این آموزه شأن و صلابتی نوین بخشید. به‌یقین، او



تنش زدایی به روش کتاب مقدسی

کشیش سارو خاچیکی

عضو هیات علمی دانشکده الهیات پارس

نظر دیگران یا حتی نظر اکثریت مردم، شاخص راستی نیست. هر نظر و عقیده‌ای باید تسلیم حقیقت خدا شود.

۲) جنگ از آن خداوند است

شیطان همواره می‌کوشد ما را متقاعد کند که جنگ مال ماست؛ به‌ویژه هنگامی که روحاً خسته‌ایم. او می‌کوشد ما را از خدا جدا کند تا جنگ را از آن خود بدانیم. کسانی که خود را از خدا جدا می‌بینند، زود خسته و کلافه می‌شوند. در چنین حالتی بود که پطرس از سلاح جسمانی استفاده کرده، شمشیر کشید و لعنت و فحش و دروغ از دهانش درآمد. در هر درگیری باور داشته باش که جنگ از آن خداوند است.

۳) فکر مسیح را داشته باشیم (امثال ۲۵:۱۶؛ اوّل قرنیتیان ۱۶:۲)

طبع بشری ما چنین اقتضا می‌کند که برای ارزیابی دیگران، به اندیشه‌های انسانی تکیه کنیم. حتی ممکن است استدلالمان چنان قوی باشد که بتوانیم شخص مقابل را محکوم کنیم، اما اگر در این کار سلاح خدایی را به کار نگیریم، از دیدگاه خدا بازنده‌ایم. در عهدعتیق نوشته شده است: «بر عقل خویش تکیه ننما» (امثال ۵:۳)، و در عهدجدید نیز می‌خوانیم که: «ما فکر مسیح را داریم» (اوّل قرنیتیان ۱۶:۲). منطق

به‌هنگام بروز اختلاف‌نظر و درگیری، چه در کلیسا یا در خانواده، و چه در محل کار یا در میان دوستان، چه باید کرد؟ باید چاره‌ای اندیشید و اقدامی کرد، چراکه درگیری ممکن است اثرات مخربی بر جای بگذارد. و اگر یاد نگیریم درست با این اختلافات برخورد کنیم، به خودمان و به خانواده و کلیسا صدمه خواهیم زد.

پرسش مهم در این مورد این است که ما از چه راه‌هایی برای حل معضلی که پیش آمده، استفاده می‌کنیم؟ راه‌های انسانی یا خدایی؟ خدا می‌خواهد با روشها و سلاحهای خودش اختلافات را حل کنیم، نه با سلاحهای انسانی. کلام خدا ما را در به‌کارگیری روش خدایی یاری می‌دهد.

۱) رحمت و راستی را پی گیریم (امثال ۳:۳-۶)

کلام خدا به ما می‌آموزد که به جای پیروی از روش دنیوی، که می‌گوید: «حق من چه می‌شود؟»، به روش کلامی، یعنی «رحمت و راستی» که نماد آن صلیب عیسی است، توسل جوییم. صلیب حق عیسی نبود ولی عملی درست بود، چراکه خواست خدا این بود، به علاوه، در صلیب رحمت نیز بود چون خدا توسط آن صلیب بر ما رحم کرد. احساس و افکار ما،

بشری به فکر خودش است، منطق کتاب مقدسی به فکر دیگران. با منطق کتاب مقدسی است که می‌توانیم در بحبوحه کشمکش، از دیدگاه خدا به اوضاع نگاه کنیم.

۴) جنگ ما با خون و جسم نیست (افسیسیان ۶: ۱۲)

شیطان به تو نشان می‌دهد که دشمن تو فلان عضو کلیسا، شبان، شیخ، و یا همسر و فرزند... توست. اما دشمن، کسی دیگر است و باید با سلاحی روحانی به جنگش رفت. «بدانید که جنگ ما با انسانها نیست بلکه... با لشکریایی از ارواح شرور است.» (تفسیری).

«اسکات پک» (Scot Peck) روانپزشک ملحدی بود که در حین طبابت خود متوجه شد که برخی از مشکلات روحی مریضانش ریشه‌ای متافیزیکی دارند، و همین موجب شد او به وجود دنیای روحانی معتقد شده، به عیسی ایمان آورد. امروزه سازمانها و دولتهایی هستند که تحت‌تأثیر این نیروهای شیطانی عمل می‌کنند. متأسفانه وقتی ایمانداران این را تشخیص نمی‌دهند، درگیری در کلیسا به شکل دور باطل ادامه می‌یابد.

۵) سلاح جسمانی را زمین بگذاریم (دوم قرنتیان ۱۰: ۵۴)

هر شیگردی برای رسیدن به خواسته‌هایمان که خدا در آن نباشد، جسمانی است. معمولاً در نزاعهای کلیسایی از چه سلاحهایی استفاده می‌شود؟ توهین، تحقیر، مسخره، تهدید، دسته‌بندی بر ضد دیگران، مقصر دانستن طرف مقابل، غیبت...؟ در دعوای خانوادگی چگونه؟ سکوت، غر زدن، فریبکاری؟ همه اینها، چیزی نیست جز تلافی بدی با بدی. سلاح جسمانی برای کوتاه‌زمانی ممکن است مؤثر باشد، اما سرانجام، باخت درازمدت و همیشگی را در پی خواهد داشت.

۶) سلاح روح را بگیریم

دعا مؤثرترین سلاح در جنگ روحانی است. دعا فکر ما را به سوی خدا هدایت می‌کند و بر او متمرکز می‌سازد. دعا باعث می‌شود با دیدگاه ابدیت به مسائل نگاه کنیم. طرفین درگیر باید وقت به دعا بدهند تا بتوانند از دیدگاه خدا به قضایا نگاه کنند.

بخشیدن سلاح دیگرى است که همه افراد درگیر را از خویشتن آزاد می‌سازد. «بخشاینده گناهان» در ما زندگی می‌کند و می‌خواهد ما قدم اول را برای بخشیدن برداریم، و نسبت به حق خود بمیریم. بخشیدن به معنی فراموش کردن و یا زیر پا گذاشتن عدالت نیست. در حین بخشیدن شاید لازم باشد حقیقت را نیز به طرف مقابل بگوییم. پولس در افسسیان ۲۵: ۴-۳۲ ما را هدایت می‌کند تا حق و حقیقت را با محبت بگوییم و از هر قید و بندی آزاد شویم. حافظ می‌گوید:

«فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم».

۷) با شادی جنگ را ببازیم!

قانون دنیا این است که باید در جنگ پیروز شد. اما مسیح به ما آموخته که در کشمکشها با سایر انسانها، بهتر است بازنده باشیم. باید از کنترل کردن دیگران دست برداریم و با آنان همکاری کنیم. به جای حکومت

باید خدمت کنیم؛ به جای عوض کردن همه چیز مطابق میل خودمان، باید آنان را بپذیریم. اگر نتوانیم چنین کنیم، نمایانگر این است که در اعتقادات ایمانی خود اشکالاتی داریم. متأسفانه ممکن است برای اکثر ما، به قدرت متوسل شدن آسانتر از محبت کردن، و کنترل کردن آسانتر از دوست داشتن باشد. هدف خدا برای ما این است که محبت کنیم، نه کنترل. «هنری نوئن» می‌گوید: «نقش خدا را بازی کردن، آسانتر است از دوست داشتن و اطاعت او».

۸) اثبات حقانیت من مهم است یا آشتی کردن؟ (اول قرنتیان ۶: ۷)

در فرهنگی زندگی می‌کنیم که همه از حق خود دفاع می‌کنند. شاید ما هم فکر می‌کنیم حق باید به حقدار برسد. شعار می‌دهیم که: «من سازشکار نیستم، من حق را می‌گویم.» اما وقتی حق و پیروز شدن را بر صلح و آشتی ترجیح می‌دهیم، جنگ شروع می‌شود. این نوع جنگهای نامقدس در کلیساها فراوان دیده می‌شود.

آیا مسیحیان نباید مسیح‌گونه زندگی کنند؟ از نظر خدا چیز دیگری نیز هست که مهمتر از «حق با کیست»، است. پولس به دو ایماندار کلیسای قرن‌ش که برای حل اختلافاتشان پیش محکمه‌ای دنیوی رفته بودند، می‌نویسد: «چرا حاضر نیستید زبان ببینید (ببازید)؟» منظورش این است که اگر برنده شدن تو به کلیسا لطمه می‌زند، بهتر است ببازی! ولی گاهی فکر می‌کنیم ممکن است آشتی، به بهای زیر پا نهادن عدالت تمام شود. منظور پولس از آشتی کردن، ماست‌مالی کردن و زیر پا له شدن، نیست. منظور این است که هرگز در درگیری و نزاع، از سلاح جسم استفاده نکنیم. مواظب باشیم در مرافعه و درگیری، رفتار و حرکات جسمانی از ما سر نزنند.

۹) من حق دارم خادم بمانم (یوحنا ۱۳: ۱-۱۱؛ عبرانیان ۷: ۷)

به عنوان پیرو مسیح من یک حق بیشتر ندارم، و آن حق، خادم و یا بهتر بگویم، خادم خادمین بودن است! عیسی حق داشت گناهان و معایب شاگردان را آشکار کند. اما در عوض، پاهایشان را شست، تا کثافتشان را از میان بردارد. وقتی پاهای کثیف کسی را می‌شویی، سخت است با نظر تحقیر به او نگاه نکنی. خادم واقعی نمی‌ترسد آبرویش برود، یا مقامش را از دست بدهد. در عبرانیان ۷: ۷ می‌خوانیم: «کوچکتر است که از بزرگتر برکت می‌یابد.» اگر خود را بزرگ می‌دانیم، پس برکت بدهیم؛ و اگر طالب برکتیم، کوچک شویم! اگر بزرگیم، روحانی‌تریم و با اینکه معلوماتمان بیشتر است، پس به دیگران برکت بدهیم، نه اینکه مخالفانمان را به لجن بکشیم و به چشم دشمن نگاهشان کنیم.

۱۰) تنش در جلجتا

دشمنان عیسی چگونه جنگیدند؟ با سلاح جسمانی، با دروغ و با توسل به منطقی آمیخته به خودخواهی. قصد آنان پیروزی در جنگ بود، پس عیسی را به مرگ محکوم کردند. اما عیسی چگونه جنگید؟ با طرحی مقدس، با ترحم و حقیقت، با منطقی آمیخته به محبت. او کسانی را که عذابش می‌دادند، خدمت کرد و برکت داد. با چشمانی مملو از محبت، و ورای تقصیرات و معایبشان به آنها نگریست. ما در کدام قسمت جلجتا هستیم؟ کدام طرف برنده شده؟ و کدام طرف از قدرت خدا برخوردار است؟



رهبر باید به اندازه‌ای به اطرافیانش نزدیک باشد که
بتواند با آنها رابطه ایجاد کند، و به قدری از آنان
فاصله داشته باشد که بتواند به آنان انگیزه ببخشد.
جان ماکسول



هُنر رهبری



چهار اصل مهم برای

رهبری در شرایط مبهم

جان ارتبرگ

در واقع، موضوع اصلی این است که کلیسا چیزی نمی‌خواهد بلکه این افرادند که توقعات، نیازها و خواسته‌هایی دارند. کلیساها پر از کسانی است که نیازها و خواسته‌هایشان با یکدیگر متفاوت دارد. گاهی کسی روز دوشنبه یک چیز را می‌خواهد، و روز سه‌شنبه چیز دیگری را. توانایی درک خواسته‌های متفاوت و تشخیص انتظارات و دیدگاه‌های اساسی در یک کلیسا، مستلزم داشتن هنر، علم و عطای روحانی‌ست، و اگر شما به عنوان یک رهبر، از درک دیدگاه‌ها و مطالبات اساسی گروه یا کلیسای خود بازمانده و یا از آن فاصله بسیار گرفته‌اید، باید بگوییم که دارید توانایی رهبری آن گروه را از دست می‌دهید.

سردرگمی جرج واشینگتن

به تازگی کتاب جدید و جالب رابرت میدلکاف، با عنوان "انقلاب واشینگتن" را می‌خواندم و در موردش تفکر می‌کردم. این کتاب نه تنها از نظر تاریخی کتابی جالب است، بلکه اثری مهم در زمینه رهبری در بطن شرایط مبهم و دشوار نیز هست. واشینگتن با ابهامات زیر روبه‌رو بود:

- **ابهام از منظر حکومتی:** مشخص نبود «کشور چه می‌خواهد.»
- **ابهام شخصی:** واشینگتن مدتی را صرف این کرد تا خودش اهدافش را بشناسد و آنها را مشخص کند. هدف اولیه او رسیدن به حکومتی خودمختار تحت نظارت امپراطوری بریتانیا بود، اما در نهایت این هدف، به نبردی برای رسیدن به استقلال کامل ختم شد.
- **ابهام تشکیلاتی:** به دلیل کوتاه بودن دوره سربازی، مشخص نبود چه کسانی واقعاً در ارتش استقلال‌طلبان سرباز هستند.

اگر در شرایطی رهبری می‌کنید که همه امور برایتان روشن و واضح است، این مقاله را نخوانید. اگر جزو کلیسایی هستید که اعضای آن با هم متحدند و نیازهای روحانی مشخص و روشنی دارند، و رهبران در مورد تعداد و اولویت‌بندی اهداف وحدت نظر دارند، و ارزیابی‌های شما به دقت مهندسان سوئیسی است، این مقاله برای شما نیست.

در واقع این مقاله مختص کسانی است که در شرایطی مبهم رهبری می‌کنند، جایی که مشکلات، موقعیتها، خطرات احتمالی، توقعات، و حتی آینده، به گونه‌ای آزاردهنده گنگ و نامعلوم است.

شما تنها نیستید!

اگر بنا بر آنچه ماکس دی‌پری می‌گوید که: نخستین وظیفه یک رهبر، تعریف واقعیت است، شاید غلط نباشد که دشمن شماره یک او را نیز ابهام بدانیم. شبانی را می‌شناسم که در کلیسایی در کرانه شرقی آمریکا، خدمت می‌کند. او می‌کوشد تا در کلیسایش که با تضاد و کشمکشهای درونی بسیاری درگیر است، تغییراتی بنیادین ایجاد کند. گاهی وقتی در صدد ایجاد تغییری تازه برمی‌آید، با مخالفت و واکنش تند اعضا مواجه می‌شود، و هنگامی که دست به انجام تغییری تازه نمی‌زند، باز برای نداشتن برنامه و رؤیا مورد سرزنش و انتقاد قرار می‌گیرد! به من می‌گفت: «کاش فقط می‌دانستم کلیسا چه می‌خواهد! وقتی در موردی نظیر سبک موسیقی، محتوای موعظه، یا پایه‌های تعلیمی بزرگسالان، و رهبری می‌خواهم دست به انجام کاری بزنم، احساس می‌کنم که کلیسا خودش هم نمی‌داند چه می‌خواهد.»

پس، واشینگتن ناچار شد ارتش را مجدداً سازماندهی کند.

- **ابهام منابع:** در آن زمان، نهادهای اجرایی وجود نداشت و کنگره حتی قدرت وضع مالیات را نداشت.

- **ابهام استراتژیک:** مشخص نبود که آیا لازم است ایالت‌های دیگر آمریکا نیز سپاه بریتانیا را شکست دهند یا فقط باید در برابر آنان مقاومت می‌کردند.

- **ابهام رهبری:** افسران فرانسوی "داوطلب" که در عمل بسیاری از آنها به درد نخور بودند، پیوسته درخواست ترفیع مقام می‌کردند. این امر باعث آزدگی روحیه افسران آمریکایی که ترفیع نمی‌گرفتند، می‌شد. در آن شرایط، فرانسه هم‌پیمان ضروری آمریکا بود و واشینگتن به خوبی می‌دانست که بدون کمک آنان، قادر نخواهد بود در جنگ پیروز شود.

علی‌رغم همه مسائل، واشینگتن چگونه موفق شد؟ و چه چیزی می‌توان از او برای رهبری در شرایط مبهم یاد گرفت؟

۴ قانون روشن و مشخص در شرایط مبهم

میدلفاک در کتاب خود استدلال می‌کند که واشینگتن، علاوه بر همه قابلیت‌هایی که داشت، از دو ویژگی دیگر نیز بهره‌مند بود که او را قادر می‌کرد تا بتواند به رای عدم قطعیت‌ها و چالش‌هایی که با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، گام بگذارد و در نهایت، بر آنها غلبه بیابد:

اولین ویژگی، اراده او بود. واشینگتن به آسانی خود را به چیزی متعهد نمی‌کرد. اما، به مجرد اینکه به چیزی متعهد می‌شد، استقامتش کامل و خلل‌ناپذیر بود. او به آسانی و انمی‌داد و تسلیم این فکر که بهتر است «پرچم سفید را بالا ببرد»، نمی‌شد.

دیگر ویژگی برجسته او، توان داوری و قضاوتش بود. واشینگتن توانایی شگرفی در ارزیابی دقیق خود، دیگران و شرایط داشت. برخلاف بسیاری از افراد با اراده، او برای به حداکثر رساندن اثرگذاری، از محدودیت‌ها و توانایی‌های موجود به خوبی آگاه بود.

بنابراین، و بر اساس روش رهبری اولین رئیس جمهور آمریکا، می‌خواهم ۴ قانون روحانی برای رهبری در شرایط مبهم را به شما پیشنهاد کنم:

۱. **خدا شما را دوست دارد و شما را در مجموعه‌ای شگفت‌انگیز از موقعیت‌های مبهم قرار می‌دهد تا در آنها، شما را رهبری کند. بنابراین، شرایط مبهم نباید فلجتان کند.**

اگر نقشه اولیه خدا برای شما این بود که همیشه در شرایطی زندگی کنید که با انتظارات اجتماعی و محیطی مشخص و غیرپیچیده روبه‌رو باشید، بنابراین، برخورداری از هوش و درایت یک موش صحرایی برایتان کافی بود.

ما انسانها از ابهام خوشمان نمی‌آید، چون می‌ترسیم معنای درست وقایع را درک نکنیم و مرتکب خطا شویم. پس، تنها چاره‌ای که داریم

این است که معنای درست شرایط را درک کرده، امکان اشتباه کردن را به خود بدهیم، و از اشتباهاتمان درس‌های لازم را فرا بگیریم. اگر خواست اولیه خدا برای شما اجتناب از خطا بود، باید شما را همچون موجوداتی می‌آفرید که مثل ماشین خودکار، دائم در حال تصحیح اشتباهات خود هستند.

۲. **شما نمی‌توانید شرایط را به صورت واضح و شفاف ببینید، چون خودتان مملو از ابهامات درونی هستید. شفافیت و وضوح، در نهایت در خانه ابدی انتظار ما را می‌کشد.**

تعهد واشینگتن به استقلال الهام‌بخش بود، با این حال او اولین رهبری نبود که نسبت به گروهی پر از تردید و دو دلی، تعهدی کامل داشت. یوشع هم هزاران سال قبل همین را گفته بود: «همین امروز برای خود برگزینید که را عبادت خواهید کرد اما من و خاندانم، بیهوه را عبادت خواهیم کرد» (یوشع ۲۴:۱۵). در شرایط مبهم، یک رهبر قاطع، قدرت زیادی برای الهام‌بخشی به دیگران دارد.

۳. **واقعیت‌ها دوستان شما هستند، چراکه ابهامات را برطرف می‌کنند. بنابراین پیوسته در پی بازخوردها باشید، نه تا به کمک آنها مسیرتان را تعیین کنید، بلکه تا از واقعیت‌هایی که در اطرافتان وجود دارند، چیزهایی یاد بگیرید.**

سالها پیش عضو کلیسایی بودم که آن طور که انتظار داشتم، رشد نمی‌کرد. پس دسته‌ای را جمع کردم تا از آنها بازخوردی بگیرم. یکی از آنها به من گفت: «جان، فکر می‌کنم طوری کلیسا را زیر سؤال برده‌ای که انگار خودت رهبر کاملی هستی؛ در حالی که اینطور نیست.» من طاعت شنیدن این گفته را نداشتم، پس به دنبال راه‌هایی بودم تا آن را نادیده بگیرم. به خودم می‌گفتم، این شخص پیرو راه و روشی‌ست که من اعتقادی به آن ندارم. اما حقیقت بود که این من بودم که نیاز به رشد کردن داشتم. در واقع، نمی‌خواستم نقطه‌نظرات او را بشنوم چون روبه‌رو شدن با اشکالات و نقایص، و تلاش برای برطرف کردن آنها، برایم بسیار دردناک بود.

۴. **وقتی وضوح و شفافیتی در دسترس نیست، خودتان آن را به وجود آورید.**

در آن زمان، برداشت واشینگتن به عنوان رهبر این بود که احتمالاً یک‌سوم از ایالت‌های مهاجرنشین، طالب استقلال هستند، یک‌سوم دیگر می‌خواهند تحت حاکمیت بریتانیا باقی بمانند، و یک‌سوم آخر هم درگیر زندگی روزمره بودند و کاری به این امور ندارند.

واشینگتن، با بردباری و پایداری، و با کوششی مثال‌زدنی، هر سال بیش از سال قبل، امکان و ایده به وجود آمدن یک ملت را به مرز واقعیت نزدیک کرد. به طوری که در نهایت، جماعت‌های اطراف و اکناف هم کم‌کم شروع به دیدن عملی بودن این واقعیت کردند. با این حال، واشینگتن منتظر نماند تا روزی این واقعیت شکلی واضح به خود بگیرد، بلکه خودش بزرگترین عامل در تحقق آن شد.

رهبران بزرگ مشکل زیادی با شرایط مبهم ندارند، چون آموخته‌اند که چگونه آنها را مدیریت کنند. و هر جا که این موقعیت‌ها تنش‌سازنده ایجاد می‌کند، آن را می‌پذیرند و در نهایت، وضوح‌بخشی به شرایط مبهم را به هدفی برای خود و دیگران تبدیل می‌کنند.

۱۲ شعار رهبران ناکارآمد!

نوشتاری که در ذیل می‌خوانید، در قالب طنز، به نبایدها و اصولی که در رهبری خانمان براندازند، می‌پردازد. امید داریم که هیچ‌کدام از این شعارها، در زندگی ما و شما جا نداشته باشند!

۳

همیشه دیگران مقصرند!

در مورد هیچ مشکل یا ضعفی در کلیسا یا محیط خدمتی، شما مقصر نیستید. مطمئن باشید همیشه تقصیر با دیگران است. هیچ‌وقت به دنبال ارزیابی اصول و روشهای شبانی یا مدیریت خود نباشید. لحظه‌ای به امکان خطا کردن خود، نیندیشید. همیشه کسی هست که می‌خواهد چوب لای چرختان بگذارد.

۴

هر چقدر کمتر مطالعه کنید، موفق‌ترید!

مطالعه چشم را ضعیف می‌کند، وقت را می‌گیرد و فکر را خسته می‌کند. حتی سلیمان هم در کتاب جامعه خود گفته: «مطالعه زیاد، مایه خستگی تن است» (جامعه ۱۲:۱۲). نوشتن کتابهای جدید هم که تمامی ندارد. به‌علاوه، مگر تا به حال به خودتان ثابت نشده که نظراتتان در مورد هر موضوعی، از مطالب و تحقیقات هر کتابی جذابتر و جالبتر و درستتر است؟ پس بیهوده مطالعه نکنید.

۱

هرگز برای آینده برنامه‌ریزی نکنید!

«هر چه پیش آید، خوش آید!»، باید شعار همیشگی شما باشد. اگر تا امروز همه‌چیز به خوبی پیش رفته، بعد از این هم خوب پیش خواهد رفت. گذشته از این، ممکن است برای آینده تصمیماتی بگیریم که وضع را از آنچه هست، بدتر کند. آینده مال ما نیست. هر چقدر بیشتر به آن فکر کنیم، نگرانتر می‌شویم.

۲

شما خودتان همه‌فن‌حریفید!

شما قادرید هر کاری را به تنهایی انجام دهید و هیچ‌کس به خوبی شما از عهده انجام امور بر نمی‌آید. نیازی به کمک دیگران نیست. کمک دیگران فقط کار را خرابتر می‌کند. مگر به تجربه به شما ثابت نشده، وقتی کاری را به دیگران می‌سپارید و خودتان آن را انجام نمی‌دهید، از این بهتر نمی‌شود؟ از این گذشته، اگر با دیگران به موفقیت دست یافتید، مجبورید آنها را هم در موفقیت به دست آمده، سهیم بدانید.



هر انتقادی را شخصی تلقی کنید!

دیگران به خاطر اینکه با شما پدرکشتگی دارند، از شما انتقاد می‌کنند. فقط منتظرند یک اشتباه کوچک از شما سر بزنند، تا به باد انتقاداتان بگیرند. بندرت ممکن است کسی به خاطر روشها و برنامه‌هایتان از شما انتقاد کند. پس هر انتقادی را شخصی بیندازید و تا پای جان از خود دفاع کنید.

ایرادهای دیگران را به خود آنها نگویند!

باید سعی کنید هم‌زمان همه را راضی نگه دارید. اخلاق و خصوصیات هر کس به خودش مربوط است. اگر هم رفتار کسی نادرست است، بگذار دیگران به او بگویند؛ خودتان را بیخود به دردسر نیندازید. شما به دیگران بگویید، و از آنها بخواهید تا ایرادات آن شخص را به او بگویند. یا اینکه خودش بالاخره از زبان دیگران خواهد شنید. به طور کلی، آدمها از انتقاد ناراحت می‌شوند.

همیشه و تا جای ممکن، تصمیم‌گیریهای مهم را به تعویق بیندازید!

در مورد مشکلات، زیاد نگران نباشید و فکر نکنید. درست در لحظه آخر، یک مرتبه طوری که حتی تصورش را هم نمی‌کردید، از جایی راه‌حلی پیدا خواهد شد. به طور کلی، حل مشکلات را به تعویق بیندازید، چراکه همه‌چیز در حال پیشرفت است؛ بنابراین، هر چقدر تصمیم‌گیری را به تأخیر بیندازید، احتمال اینکه در آینده راه‌حل بهتری پیدا شود، بیشتر می‌شود. این طور، شبها هم راحتتر می‌خوابید. با رهبران و همکاران دیگران هم در مورد مشکلات صحبت نکنید، چون فکر آنها را هم مغشوش می‌کند.

اصل آخر را خودتان به تنهایی انتخاب کنید!

انتخاب اصل آخر را به عهده خود رهبران ناموفق می‌گذاریم، قرار نیست همه‌چیز را دیگران برای شما تعیین کنند!

مشورت نکنید!

در مورد مسائل مهم با دیگران مشورت نکنید، اگر هم می‌کنید، به مشورتشان گوش ندهید. در مورد مسائل جزئی و بی‌اهمیت اشکالی ندارد از دیگران مشورت بگیرید، اما شما خودتان صلاح خود و کلیسایتان را بهتر از دیگران می‌دانید. مشورت با دیگران فقط باعث می‌شود در مورد اندیشه‌های بی‌نظیر و نبوغ‌آمیزتان، دچار شک و شبهه شوید.

در مورد ضعف‌هایتان، به خود سخت نگیرید!

بالاخره هر کس ضعفی دارد؛ شما هم حق دارید ضعف‌هایی داشته باشید. اینکه در جایگاه رهبری هستید، دلیل نمی‌شود حق داشتن ضعف را از خودتان سلب کنید. اگر ضعف‌هایتان تأثیر بدی بر دیگران می‌گذارد، این مشکل خود آنان است. اگر از داشتن ضعفی خسته شده‌اید، یا همسران در مورد آن مرتب غر می‌زنند و گله می‌کنند، می‌توانید در موردش فکر کنید. این حق یک رهبر است که چند ضعف منحصر به فرد داشته باشد.

هیچوقت به فکر تربیت جایگزین نباشید!

اینکه باید به فکر شخص یا اشخاصی باشید که روزی جای شما را بگیرند، فکر غلطی است و معلوم نیست از کجا آمده است. بگذارید دیگران در این مورد فکر کنند، شما به اندازه کافی مشغله دارید. بالاخره روزی کسی از جایی پیدا می‌شود که جای شما را بگیرد. برای خودتان بیخود دردسر درست نکنید که بعضی هوایی شوند و به غلط فکر کنند چون خوب تربیتشان کرده‌اید، وقتش رسیده که جای شما را بگیرند.

انتقادات دیگران را نپذیرید!

گاهی ممکن است شما هم اشتباه کنید، اما چه معنی دارد دیگران از شما انتقاد کنند؟ بگذارید هر کس از خودش انتقاد کند. شما بهتر از هر کس دیگری می‌توانید از خودتان انتقاد کنید، چون هیچ‌کس شما را بهتر از خودتان نمی‌شناسد؛ به علاوه، پشت هر انتقادی هم غرض و مرضی هست. همه که مثل شما نیستند که مغرضانه انتقاد نکنند.

گزین گویه‌هایی در باب رهبری

آلبرت شوابتز

جان استات

AS

فقط کافیت کاری خارق العاده انجام دهید، اشخاص بسیاری پیدا خواهند شد که از آن تقلید کنند.

JS

آلبرت شوابتز

JM

متخصصان تعلیم و تربیت موضوعی ساده را انتخاب می کنند و آن را به موضوعی پیچیده تبدیل می کنند. متخصصان ارتباطات موضوعی پیچیده را انتخاب کرده و آن را به موضوعی ساده تبدیل می کنند.

AS

ساناپه رومان

رابرت لی

RL

من نمی توانم به کسی اعتماد کنم که می خواهد دیگران را کنترل کند، اما قادر به کنترل خودش نیست.

SR

مارک پیت من

جان هولت

JH

برخلاف تصور معمول، رهبر کسی نیست که پیروان بسیار دارد، بلکه کسی است که راه خود را می پیماید و برایش اهمیت ندارد که پیروی دارد یا نه. «خصیصه های رهبری» خصیصه هایی نیستند که پیروان زیادی را مجذوب خود کنند، بلکه ویژگی هایی هستند که موجب می شوند رهبر حتی بدون پیرو نیز کارش را انجام دهد. این خصایص، شهامت، صبوری، تحمل، شوخ طبعی، انعطاف پذیری، دسترسی به منابع گوناگون، ثبات قدم، حسی قوی از درک واقعیت، و توانایی بهره مندی از آرامش ذهن در کثرت سختی ها را شامل می شود.

MP

دالی بارتون

اسپینسر کیمیل

SK

تنها زمانی خمیرمایه رهبری افراد را تغییر می دهد که رهبر خودش آن افراد را در عمل خدمت کند.

DB

مارک گورمن

MG

رهبر نه بر پایهٔ اتفاقات، بلکه بر پایهٔ انتخاباتش زندگی می‌کند.

کن بلانچارد

KB

کلید رهبری موفق، تأثیرگذاریست نه اقتدار.

ارسطو

AR

آنکه پیرو خوبی نیست، رهبر خوبی هم نمی‌شود.

ژوزف کمبل

JK

سرخپوستان آمریکا در آستانهٔ ورود نوجوانانشان به دنیای بزرگسالان، به آنان این‌گونه اندرز می‌دهند: «در طریق زندگی، بر سر راهت شکافهایی بزرگ می‌بینی؛ از رویشان بپر، چون آنقدرها هم که تصور می‌کنی، عریض نیستند.»

جان پل وارن

JP

ایمان کوه‌ها را جابه‌جا می‌کند، و محبت قلبها را تغییر می‌دهد.

رابرت لویی استیونسون

RL

ترسهایتان را برای خودتان نگاه دارید، اما شهامتتان را با دیگران تقسیم کنید.

تلسون فاندلا

NM

رهبر مانند شبان است: در عقب گله می‌ایستد و اجازه می‌دهد چابکترین گوسفند جلو بیفتد و بقیهٔ گوسفندان در پی او روان شوند، بی‌آنکه بدانند که هادی آنها کسی است که در عقب گله ایستاده.

اسپنسر کیمل

SK

عیسی بارها فرمود: «بیا، مرا پیروی کن.» در واقع منظور او این بود که: «آنچه من می‌کنم، تو نیز همان را انجام بده»، و نه اینکه «آنچه من می‌گویم، تو انجام بده». او با آنانی که خدمتشان می‌کرد، راه می‌رفت و زندگی می‌کرد. از راه دور رهبری نمی‌کرد. از ایجاد صمیمیت با دیگران ابایی نداشت و نمی‌ترسید که با نزدیک شدن به پیروانش، آنها را سرخورده کند.

جان اف کندي

JF

پیروزی صاحبان زیادی پیدا می‌کند، اما شکست همیشه بی‌کس می‌ماند.

جورج پاتون

GP

به دیگران نگویند چگونه کارشان را انجام دهند. به آنها بگویند چه کنند، و آنان با کارشان شما را شگفت‌زده خواهند کرد.

جان اف کندي

JF

رهبری و آموختن، عناصری جداناپذیرند.

نانسی سالامان

NS

در زندگی چیزی را به دست می‌آورید که شهادت خواستنش را داشته‌اید.

کلاوس بالکن‌هول

KB

تفاوتی میان رئیس و رهبر وجود دارد: اگرچه هر دو بر مبنای اقتدارشان عمل می‌کنند، اما در حالی که رئیس از زیردستانش اطاعتی کورکورانه می‌طلبد، رهبر اقتدارش را از راه آگاهی دادن و کسب اعتماد زیردستانش به دست می‌آورد.

جُستارهایی در باب رشد روحانی

شش سؤال بنیادین در مورد زندگی روحانی

زندگی روحانی مسیحی به چه عواملی بستگی دارد؟ چه متغیرهایی بر رشد روحانی یک فرد تأثیر می‌گذارند؟ چه رابطه‌ای میان راست‌دینی و درک درست آموزه‌های ایمان مسیحی و رشد روحانی وجود دارد؟ انضباط روحانی چقدر بر رشد روحانی تأثیر می‌گذارد؟ آیا منابعی جدا از مکاشفه خاص، چون تفکر و تعمق در طبیعت و یافته‌های شاخه‌های دیگر معارف بشری چون فلسفه و روانشناسی می‌تواند بر زندگی روحانی اثر بگذارد؟ نقش کلیسا در رشد روحانی چیست؟ تجربیات عرفانی و تجارب ماورای طبیعی، چقدر در زندگی روحانی نقش دارند، و آیا باید آنها را عناصری جدایی‌ناپذیر از روحانیت مسیحی دانست؟ مسئولیت‌های اجتماعی چه نقشی در حیات روحانی ایفا می‌کنند؟ آیا اساساً رشد روحانی در نتیجه انزوا و کناره‌جویی از دنیا و رهایی از تعلق خاطر دنیوی حاصل می‌شود؟ چگونه می‌توان از سنت‌های مختلف زندگی روحانی که در طول تاریخ کلیسا و در کلیساهای مختلف مورد استفاده بوده‌اند، بهره جست؟ چگونه می‌توان نظریه‌ای جامع در باب روحانیت مسیحی پروراند که شامل همه ابعاد وجودی انسان چون تفکر، احساسات و ابعاد اجتماعی او باشد؟

کشیش روبرت آسریان

سر دبیر

روحانیت مسیحی ابعاد مختلفی دارد و هر یک از سؤالات فوق را ما با یکی از ابعاد زندگی روحانی روبه‌رو می‌کنیم. در سلسله مقالاتی که به تدریج در این شماره و شماره‌های بعدی مجله به نظر شما خواهد رسید، به ابعاد مختلف روحانیت مسیحی خواهیم پرداخت و از زوایای مختلف این موضوع را بررسی خواهیم کرد. هدف از این مقالات، نه تدوین دستورالعمل‌هایی مشخص برای زندگی روحانی، بلکه طرح چشم‌اندازهایی مربوط به آن است، که تفکر و تعمق در مورد آنها می‌تواند در ما انگیزه و اشتیاق برای زندگی روحانی مسیحی برانگیزد، و ما را به تجربه کردن افق‌هایی نوین در زندگی روحانی سوق دهد. برای درک بهتر ماهیت و مرزهای زندگی روحانی، در این مقاله به طرح شش سؤال می‌پردازیم که به نظر ما تفکر و تلاش برای پاسخ‌دهی به آنها، به سیر و سلوک روحانی ما وضوح و روشنی بیشتری می‌بخشد.

نخستین سؤالی که در مورد زندگی روحانی باید از خود پرسیم این است که **هدف از زندگی روحانی چیست؟** در طول تاریخ کلیسا، پاسخ‌های گوناگونی به این سؤال داده شده و سنن مختلف کلیسایی، بر اساس پاسخشان به این سؤال، روش‌های گوناگونی برای زندگی مسیحی تعریف کرده و در پیش گرفته‌اند. بسیاری از سنن کلیسایی، هدف از زندگی را شناخت عمیق‌تر خدا و نزدیکی بیشتر به او تعریف کرده‌اند. جان کالوین این هدف را چنین تعریف می‌کند: «شناخت خدا و لذت بردن همیشگی از حضور او». در سنت کلیساهای ارتدکس، پیوند و اتحاد با خدا و شریک طبیعت الهی شدن، با آنچه که آن را «خداگونه‌گی» یا «Deification» می‌نامند، هدف غایی زندگی روحانی معرفی می‌شود و همه تلاش‌های فرد باید صرف رسیدن به این هدف شود. از دیدگاه برخی سنن دیگر، احیای صورت خدا در ما که بر اثر گناه خدشه‌دار شده، هدف اصلی زندگی روحانی‌ست. این صورت الهی، در شخصیت عیسی مسیح بر ما آشکار شده است، و به عبارتی دیگر، هدف زندگی روحانی ما باید تلاش برای شبیه شدن به عیسی باشد که صورت خدای نادیدنی‌ست، و هدف اصلی خدا از خلقت انسان، در فرآیند شبیه شدن ما به عیسی تحقق می‌یابد. در کنار این اهداف غایی که در مورد زندگی روحانی ذکر شده‌اند، اهداف کوتاه‌مدت‌تری چون پاک‌ی و تقدس بیشتر، نیل به بلوغ شخصیتی و روحانی آن گونه که در کتاب مقدس تعریف شده، محبت به همسایه و خدمت به دیگران نیز ذکر شده‌اند.

دومین سؤالی که در ارتباط با زندگی روحانی مطرح می‌شود این است که **طریق رسیدن به این هدف چیست و اساساً از چه راه و روش‌هایی می‌توان به این هدف دست یافت؟** در مورد سؤال قبلی، اگرچه پاسخ‌ها کمی با هم تفاوت دارند، با این حال، هم‌گرایی بیشتری بین پاسخ‌ها وجود دارد. ولی در مورد این سؤال، پاسخ‌ها متنوع‌تر است و واگرایی بیشتری در طرق پیشنهادی دیده می‌شود: برخی سنن بر دعا و پرستش تأکید بیشتری دارند. در بعضی دیگر، علاوه بر این دو، بر تفکر و تعمق و مطالعه تأکید می‌شود. در برخی سنن زهبانی، ترک جهان و انزواجویی و سکوت و مراقبه روش‌هایی هستند که بر آنها تأکید می‌شود و در برخی دیگر از دیگر سنن زهبانی، زندگی جمعی و خدمات گروهی به عنوان روش‌هایی مؤثر مورد تأکید قرار می‌گیرند. در سنت پنتیکاستی و کاریزماتیک، پری روح القدس و اهمیت دادن به عملکرد ماورای طبیعی روح القدس، به عنوان راهکاری

مهم برای رسیدن به اهداف روحانی مورد تأکید قرار می‌گیرد. در برخی سنن دیگر نیز علاوه بر صحنه گذاشتن بر روش‌های دیگر، بر موضوع خدمت به دیگران، و در کل، تعهد اجتماعی و گروهی به عنوان طریقی مهم برای رشد روحانی تأکید می‌شود. البته این موضوع را نیز باید در نظر داشت که انسان‌های مختلف به خاطر ویژگی‌های شخصیتی متفاوتشان، ممکن است روشی خاص را بر روشی دیگر ترجیح دهند، و شرایط فرهنگی و تاریخی هر جامعه، روش‌های خاصی را برای افراد آن جامعه جذاب‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌سازد. بدیهی است که در همه این روش‌ها، ضرورت تطهیر درون و آزاد شدن از برخی گناهان و صفات ناپسند، و پروراندن مجموعه‌ای از خصال روحانی و اخلاقی، عاملی مشترک است. در بسیاری موارد هم ترکیبی از روش‌های مختلف و استفاده مناسب از هر یک می‌تواند مفید باشد. به هر حال، توجه به هر یک از این روش‌ها و بررسی پیشینه و سیر تطور آنها، می‌تواند در شکل‌گیری برخوردی جامع در مورد راه و روش‌های دستیابی به رشد روحانی مفید باشد.

سومین سؤالی که در ارتباط با زندگی روحانی مطرح می‌شود این است که **چه انگیزه‌ای ما را در جهت کسب و تعاقب زندگی روحانی به پیش می‌راند؟** ممکن است طرح این سؤال برای برخی بی‌معنا و غیرضروری به نظر برسد، اما بررسی انگیزه‌ها و خودکاوی و خودشناسی، بخش مهمی از روحانیت مسیحی است، و ژرف‌نگری و خویش‌کاوی و پرداختن به انگیزه‌ها قسمتی از فرآیند رشد محسوب می‌گردد. در پاسخ به این پرسش، پاسخ‌های بسیاری چون ترس، پشیمانی از زندگی گذشته، احساس گناه، احساس سردرگمی، مشکل هویت، حق جویی، عدالت‌طلبی، تلاش برای یافتن معنای زندگی، میل به خودشکوفایی، ترس از تنهایی، طردشدگی، میل به درک شدن، تشخیص طلبی، خوف، هیبت و بسیاری پاسخ‌های دیگر داده شده است. به هر حال، اشخاص گوناگون ممکن است با انگیزه‌هایی متفاوت به سراغ زندگی روحانی بروند، و تفاوت‌های فردی موجب می‌شود تا عامل برانگیزاننده‌ای که آنان را به داشتن زندگی روحانی سوق می‌دهد، متفاوت باشد.

چهارمین سؤال این است که **چه عامل یا عوامل مانع از رشد روحانی می‌شوند؟** در این مورد نیز، با توجه به ویژگی‌های فردی و با در نظر گرفتن پیشینه، طرز فکر، عادات و تجربیات هر فرد، عوامل مختلفی ممکن است مانع و سد راه رشد روحانی یک نفر شوند. آنچه برای فردی مانعی جدی‌ست، برای فردی دیگر اساساً مانع محسوب نمی‌شود. در شرح حال جروم، که ترجمه لاتین کتاب مقدس، معروف به «ترجمه ولگیت»، مهمترین دستاورد او محسوب می‌شود، می‌خوانیم که از نظر خود او علاقه شدید و مقاومت‌ناپذیرش به مطالعه و نیز کتاب‌هایش، مانعی بزرگ در برابر رشد روحانی او محسوب می‌شدند، چراکه ارزشی بالاتر از مطالعه برای او متصور نبود! برای برخی اشخاص، این موانع، غرور، جاه‌طلبی، مقام، پول، دارایی و قدرت است. برای برخی دیگر ممکن است شهوت و مسائل جنسی باشد، و یا خشم و تنفر، یا بی‌تفاوتی و تبلی، یا الکل و مواد مخدر و ... این فهرست را می‌توان هم‌میتور ادامه داد. ولی به هر حال، درک نقاط ضعف و عوامل بازدارنده رشد روحانی می‌تواند به افراد کمک کند تا زندگی روحانی سالمی داشته باشند، و به طور خاص به حل مسائلی





بپردازند که در رشد روحانی آنها اختلال ایجاد می‌کند.

با ادعای آنها مغایرت دارد، و گویی اسیر خودفریبی بوده، و قادر به دیدن وضعیت واقعی خود نیستند. وجود چنین شرایطی، تعریف ملاک‌هایی مشخص برای رشد روحانی را ضروری می‌سازد، تا هم به طور فردی و هم به طور جمعی، فارغ از خطر خودفریبی و پیش‌داوری، بتوانیم رشد روحانی خود را درست ارزیابی کنیم. از نظر برخی، این ملاک‌ها همان ثمره روح هستند که در غلطیان ۲۲:۵ و ۲۳ به آنها اشاره شده، و وجود صفات نامبرده شده در این آیه در زندگی یک نفر، شاخص مهمی برای سنجش میزان رشد روحانی او محسوب می‌شود. از نظر برخی دیگر، خدمات فرد و نتایج آن، البته در کنار صفاتی که در کلام خدا در مورد ویژگی‌های یک فرد روحانی ذکر شده‌اند، ملاک مهمی در سنجش رشد روحانی او محسوب می‌شوند. اما این نکته را باید در نظر داشت که رشد روحانی فرآیندی مستمر است، و رشد یک فرد را باید بر اساس وضعیت او در گذشته، و تغییراتی که در او به وقوع پیوسته، ارزیابی نمود. در این ارزیابی، نقطه شروع زندگی روحانی یک فرد نیز باید لحاظ شود زیرا اشخاص با زمینه‌های شخصیتی گوناگون و در سنین مختلف وارد زندگی روحانی می‌شوند. برای مثال، کسی که به خاطر زندگی در محیطی متشنج و خانواده‌ای از هم پاشیده، دچار آسیب‌های جدی شخصیتی شده و مدتی طولانی نیز مواد مخدر مصرف کرده و زندگی گناه‌آلود و افسارگسیخته‌ای داشته است، وقتی به عیسای مسیح ایمان می‌آورد و زندگی روحانی خود را شروع می‌کند، به خاطر اثرات آسیب‌های گذشته، سرعت رشد روحانی او با کسی که در شرایطی عادی و خانواده‌ای سالم پرورش یافته، بسیار متفاوت خواهد بود. اما در هر دو مورد، باید ملاک‌هایی کم و بیش عینی و مشخص را تعریف کرد تا میزان تغییر اشخاص به واسطه آن سنجیده شود. با وجود این، توصیف فرد از شرایط و ارزیابی شخصی‌اش از میزان رشد روحانی‌اش نیز باید لحاظ شود. اما مسئله‌ای که در ارزیابی فردی وجود دارد این است که ممکن است فرد به دلیل خودفریبی یا عوامل روانشناختی دیگر، ارزیابی درستی از رشد خود نداشته باشد.

فرآیند رشد روحانی، فرایندی است پیچیده که عناصر و متغیرهای بسیاری بر آن تأثیر دارند. تفکر و تعمق در مورد سؤالات فوق و پاسخ به آنها ما را کمک می‌کند تا به شکلی روشنتر در مورد زندگی و رشد روحانی بیندیشیم.

پنجمین سؤال این است که چه شخص یا اشخاصی می‌توانند به رشد روحانی ما کمک کنند و در این فرآیند نقش داشته باشند؟ کتاب مقدس زندگی روحانی سالم را زندگی‌ای می‌داند که در بطن بدن مسیح، یعنی کلیسا جریان دارد، و اساساً یک مسیحی را، به عنوان عضوی از قوم خدا، و کلیسا یا خانواده الهی محسوب می‌کند. بُعد جمعی و کلیسایی حیات روحانی موضوعی است که باید به شکلی جدی به آن پرداخته شود، و روحیه فردگرایی و خودمحوری حاکم بر جوامع معاصر، با تعلیم کتاب مقدس و سنن غنی تاریخ مسیحیت در مورد اهمیت بودن در حیات بدن مسیح، در تضاد هستند. پس از درک و پذیرش این پیش‌فرض، فرد به تجربه درمی‌یابد که در زندگی روحانی علاوه بر بودن در بطن کلیسا و قوم خدا و مشارکت، احتیاج به راهنمایی و مشورت و کمک شبانی دارد و می‌تواند این کمک را از شبانان و خادمان روحانی دریافت کند. استفاده از تجربیات روحانی برادران و خواهران ارشد، و بهره‌بری از تجربیات افرادی که مشکلاتی مشابه را پشت سر نهاده‌اند و داشتن یک شریک دعا، روش‌هایی برای تسریع رشد روحانی فرد هستند، و اساساً رشد روحانی سالم بدون مشارکت سالم و بودن در بطن حیات کلیسا، میسر نمی‌گردد. علی‌رغم این، فرد در عین حفظ رابطه با تمامی اعضای بدن، متوجه می‌شود که با توجه به شخصیت خاص، نیازهای ویژه، و نیز سرعت و شتاب رشد روحانی‌اش، در مراحل از رشد روحانی خود نیاز به افراد خاصی دارد که بهتر می‌توانند به او کمک کنند.

ششمین سؤال این است که چگونه می‌توان رشد روحانی را در زندگی یک فرد اندازه گرفت؟ به عبارت دیگر، فرد چگونه می‌تواند دریابد که پس از همه تلاش‌های روحانی، در مسیر صحیح حرکت می‌کند و زندگی روحانی‌اش نتایج ملموس و واقعی در بر داشته است؟ بسیاری از اشخاص پس از سال‌ها زندگی روحانی و حتی تلاش‌هایی جدی و مستمر، چنان که باید تغییر نمی‌کنند و شخصیت آنها گویی همچنان دست‌نخورده باقی می‌ماند. گرچه به نظر می‌رسد که آنها زندگی روحانی جدی‌ای دارند و وقت قابل‌ملاحظه‌ای را به امور روحانی اختصاص می‌دهند، اما نه از نقایشان چیزی کاسته می‌شود و نه به فضایلشان چیزی افزوده می‌گردد. با خود فکر می‌کنند از نظر روحانی بسیار رشد کرده‌اند، اما شهادت اطرافیان‌شان

کتاب «بهای شاگردی» که در دهه سی قرن بیستم به نگارش درآمده، امروزه به اثری کلاسیک در زمینه ادبیات روحانی تبدیل شده است. این کتاب از زمان انتشار خود تا کنون، به زبانهای بسیاری ترجمه، و صدها بار نیز تجدید چاپ شده است. یکی از دلایل موفقیت کتاب، سرنوشت نویسنده آن، دیتربش بون هوفر است. بون هوفر، از رهبران کلیسای معترف آلمان بود که به خاطر مقاومت و اعتراض علیه قساوت و شرارت رژیم نازی، در نهایت اعدام شد. کتاب فوق در واقع دعوتی است مجدد از کلیسای مسیح به تعمق و تفکر در معنای شاگردی مسیح، و آماده سازی آن در تحمل زحمات در پیروی از او. کتاب مشحون از حقایق عمیق روحانی و چشم اندازهایی الهام بخش در باب زندگی عملی مسیحی است. بون هوفر که الهیدانی برجسته نیز هست، در بخشهایی از کتاب به شکلی موجز، دیدگاه های الهیاتی پیشروانه خود را نیز بیان می کند، اما در کل، هدف اصلی او برانگیختن خوانندگان هم عصر خود به بازنگری اساسی در مورد معنای واقعی پیروی مسیح در دورانی است که تلاطمات سیاسی و روحیه مسامحه با دنیا در حال غالب شدن بر کلیساست. این کتاب همچنین تلاشی جدی برای تصحیح دیدگاه های غلطی است که در مورد معنای فیض وجود دارد. در ذیل بخشهایی از این کتاب را که به قلم شیوای آرمان رشدی به فارسی برگردانیده شده است، می خوانیم:

را به مرگ می سپاریم. شاگردی اینچنین آغاز می گردد. صلیب به معنی خاتمه هولناک زندگی خداترسانه و شاد نیست بلکه درست در همان آغاز مشارکت ما با مسیح بر سر راه ما قرار می گیرد. وقتی مسیح کسی را فرا می خواند، از او می خواهد که بیاید و بمیرد...

... رنج نشانه شاگردی واقعی است. شاگرد از استاد خود بالاتر نیست ... لوتر رنج را از نشانه های کلیسای واقعی می دانست. و یکی از مواد اعتراف نامه آگسبورگ نیز کلیسا را همچون جامعه ای توصیف می کند که متشکل از کسانی است که به خاطر انجیل آزار می بینند و به شهادت می رسند. اگر از برداشتن صلیب خود امتناع ورزیم و نخواهیم تابع رنج و طرد شدن از سوی انسانها گردیم، مشارکت خود را با مسیح از دست خواهیم داد و دیگر پیرو او نخواهیم بود. اما اگر زندگی خود را در خدمت او از دست بدهیم و صلیب خود را حمل کنیم، بار دیگر زندگی خود را در مشارکت با صلیب مسیح باز خواهیم یافت. نقطه مقابل شاگردی، عار داشتن از صلیب او و از تمام اهانت هایی است که صلیب به همراه می آورد.

هر کسی که در قوت تعمید مسیح زندگی می کند، در واقع در قوت مرگ مسیح زندگی می کند. زندگی ایشان در نبرد میان جسم و روح، و در رنج مهلکی که شیطان هر روز بر ایشان وارد می سازد، نشان از مردنی هر روزه دارد. این رنج مسیح است که همه شاگردان باید بر زمین آن را متحمل شوند. تعداد بسیار اندکی از پیروانش شایسته شراکتی بسیار تنگاتنگ با رنج های او شمرده می شوند، یعنی با شهادتی مبارک. هر فرد مسیحی تا به این اندازه با شکل مسیح مصلوب همسان نمی گردد. وقتی مسیحیان در معرض اهانت علنی قرار می گیرند، وقتی رنج می کشند و به خاطر او می میرند، مسیح شکلی قابل رؤیت در کلیسایش می گیرد. در این امر، صورت الهی را می بینیم که از نو از طریق قدرت مسیح مصلوب خلق می شود. اما در سراسر زندگی مسیحی، از تعمید تا شهادت، همان رنج و همان مرگ را می یابیم.

فیض ارزان دشمن مرگبار کلیسای ما است. ما امروز برای فیض گران مبارزه می کنیم. فیض ارزان یعنی موعظه بخشایش گناهان بدون توبه، تعمید بدون انضباط کلیسایی، شرکت در عشاء ربانی بدون اعتراف به گناه، اعلام مغفرت بدون اعتراف شخصی. فیض ارزان فیضی است بدون شاگردی، فیضی بدون صلیب، فیضی بدون عیسای مسیح زنده و تجسم یافته.

فیض گران قیمت همان گنجی است که در مزرعه پنهان شده است که شخص برای به دست آوردنش می رود و همه دارایی خود را می فروشد. همان مروارید گرانبهایی است که بازرگان همه اموال خود را برای به دست آوردن آن می فروشد. آن فرمانروایی شاهانه مسیح است که به خاطرش شخص چشمی را که باعث لغزش او است، درمی آورد، همان دعوت عیسای مسیح است که در مقابل آن، شاگرد تورش را رها می سازد و او را پیروی می کند.

فیض گران همان انجیلی است که باید پیوسته "بخواهیم"، عطیه ای است که باید "بجویم"، دری است که باید "بکوبیم".

چنین فیضی "گران" است زیرا ما را به پیروی فرا می خواند و "فیض" است زیرا ما را به پیروی از عیسای مسیح فرا می خواند. گران است زیرا به بهای جان کسی تمام شد، و فیض است زیرا یگانه حیات واقعی را به انسان ارزانی می دارد ... مهمتر از همه "گران" است زیرا برای خدا به بهای جان پسرش تمام شد ... و آنچه برای خدا گران تمام شد، نمی تواند برای ما ارزان باشد.

صلیب برای هر مسیحی مهیا شده است. نخستین رنج مسیح گونه که هر کس باید تجربه کند، دعوت به رها ساختن وابستگی به این دنیا است. مردن برای انسانیت کهنه است که نتیجه ملاقات با مسیح است. وقتی وارد شاگردی می شویم، خود را در اتحاد با مرگ مسیح تسلیم او می نماییم، یعنی زندگی خود

گنج های روحانی



معرفی کتاب

رابطه‌ای عمیق و جدی نیز با خداوند داشته باشند، با معضلات بسیاری مواجه خواهند شد.

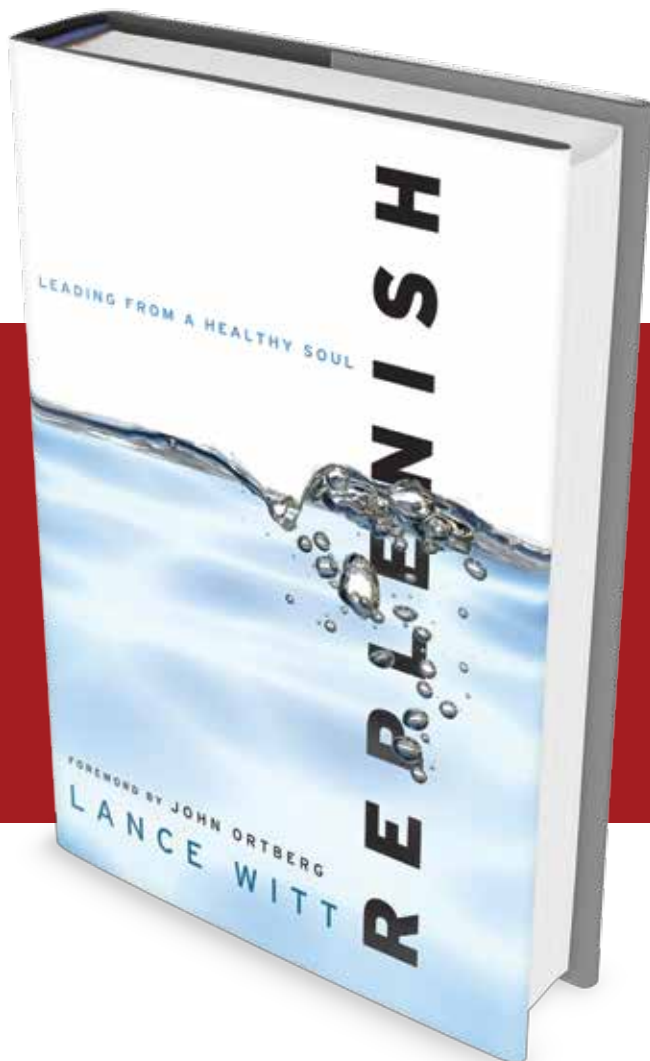
در آغاز، نویسنده از روت بارتون، رهبر و نویسنده مسیحی، نقل‌قولی را ذکر می‌کند که بد نیست در اینجا نگاهی به آن بیندازیم:

یک خادم می‌تواند در دنیای خدمت، قله‌های موفقیت را فتح کند و در عین حال، جان خود را ببازد ... این روزها، بین آنچه روان آدمی برای سلامت نیازمند آن است و آنچه نظریه‌پردازان هنر رهبری در پیش‌پا می‌بینند و آن را ترغیب می‌کنند، تنشی واقعی وجود دارد.

سپس، نویسنده به این می‌پردازد که یک خادم، به خاطر خدمات شبانه‌روزی و عدم اختصاص وقت کافی به رابطه شخصی با خدا، می‌تواند

کتاب تجدید حیات روحانی، کتابی است که خواندن آن برای خادمان و شبانان ضرورت بسیار دارد، چراکه به مسائلی می‌پردازد که ممکن است بسیاری از شبانان در طول خدمت روحانی خود با آن مواجه شوند. تأکید اصلی این کتاب بر این است که گاهی خدمت مفید و مؤثر، و فعالیت روحانی جدی و شبانه‌روزی در کلیساها و سازمانهای مسیحی، می‌تواند منجر به از دست دادن سلامت روحانی و روانی یک خادم شود و آسیبهایی جدی نیز به خانواده او وارد آورد. نویسنده کتاب، لنس ویت، بنیانگذار "سازمان تجدید حیات" است، و برای سالیانی متمادی شبانان و خادمان را خدمت کرده است. ویت که خود سی سال تجربه خدمت شبانی را دارد، می‌کوشد تا آن دسته از شبانان و خادمان را که با تمام وجود خود را وقف خدمت کرده‌اند، متوجه سازد که نیاز دارند پیوسته وضعیت روحانی خود را مورد ارزیابی قرار دهند و در مواقع مقتضی، مدتی را به خلوت کردن با خدا و استراحت اختصاص دهند.

کتاب با ارائه آمارهایی چند از زندگی خادمان و شبانان مسیحی آغاز می‌شود و سپس با اشاره به تجربیات شخصی خود نویسنده و آنچه که وی در طی سی سال خدمت کلیسایی‌اش شاهد آن بوده، به این می‌پردازد که عادات و روشهای غلط در خدمت مسیحی، و داشتن نگرشی عمل‌محور، در نهایت می‌تواند موجب شود که شبانان و خادمان با مشکلات جدی شخصیتی و روحانی روبه‌رو شوند. هر سال هزاران هزار نفر با عشق و علاقه، خدمت مسیحی خود را شروع می‌کنند، اما اگر نتوانند به شکلی زندگی و خدمت کنند که در عین گسترش پادشاهی خدا و نجات جانها،



نام کتاب: تجدید حیات روحانی (Replenish)

نویسنده: لنس ویت (Lance Witt)

ناشر: Baker Books

سال انتشار: ۱ ژوئن ۲۰۱۱

دچار خشکی و فقر روحانی شود. و خاطرنشان می‌سازد که خدمت سنگین و بی‌وقفه، ممکن است خادم را از درون تهی، و حیات روحانی او را بخشکاند. و بر این اساس، به آنچه که آن را "هنر مراقبت از روان" نام می‌گذارد، اشاره می‌کند، یعنی به این که یک خادم بدون ایجاد و برقراری تعادل میان حیات درونی خود و خدمات روحانی و فعالیت‌های کلیسایی‌اش، نمی‌تواند آن خادم نمونه‌ای باشد که خدا انتظار دارد و تأکید می‌کند که برای خدا، حیات درونی و سلامت روحانی یک شبان به همان اندازه حائز اهمیت است که خدمت او، و خدا خادمی را که حیاتی دوگانه دارند، نمی‌خواهد.

در فصول آغازین، نویسنده برخی از نشانه‌ها و ویژگی‌های خدمت ناسالم را برمی‌شمارد و در فصول بعدی، به راه‌های برون‌رفت از این وضعیت دشوار اشاره می‌کند.

به نظر ویت، در بسیاری از موارد، فضای غالب بر خدمات روحانی، بر موفقیت‌های چشمگیر، بزرگ شدن کلیساها، افزایش درآمدهای کلیسایی، توجه به ظواهر خیره‌کننده، و تلاش برای داشتن ساختمان‌های بزرگ کلیسایی تأکید می‌کند. یک شبان برای رسیدن به این اهداف، و در صورت تحقق آنها، برای حفظ این دستاوردها، باید شبانه‌روز تلاش کند. فعالیت‌های پر شتاب، و برنامه‌ریزی‌های دقیق، و تلاش برای عقب نماندن از قافله سبب می‌شود تا کل زندگی او در خدمت خلاصه شود. در حالی که عیسی، حیات یک شبان، است و نه خدمت او. یک شبان به خاطر فقدان وقت کافی برای تمرکز بر درون خود، گاه مجبور می‌شود تصویری از خود به جماعت ارائه دهد که انعکاس درستی از درون او نیست. نویسنده در فصل چهارم کتاب به این موضوع می‌پردازد و آن را "مدیریت ظاهر" می‌نامد و تأکید می‌کند بر اینکه عیسی به هیچ وجه نمی‌توانست در مقابل زندگی دوگانه تاب بیاورد و در مورد آن بسیار جدی بود. او گناهکاران صادق و بی‌ریا را می‌پذیرفت، اما فریسیان متظاهر و ریاکار را که حیاتی دوگانه داشتند، تحمل نمی‌کرد. برای عیسی صداقت و راستی ارزشی بنیادین بود و در موردشان تخفیفی قائل نمی‌شد. در چنین شرایطی اگرچه خدمت شبان با موفقیت به پیش رود، اما چون از درون احساس خالی بودن و نارضایتی می‌کند، مجبور می‌شود در برابر دیگران ظاهر خود را حفظ کند.

نویسنده در چندین فصل از کتاب خود به علائم و نشانگان کسی که از درون خالی‌ست ولی خدمتی پرمشغله دارد، می‌پردازد. برای مثال در فصل ششم کتاب، او در مورد پدیده‌ی جاه‌طلبی در خدمت سخن می‌گوید، یعنی این که فرد در درازمدت و به شکلی ناخودآگاه، جاه‌طلبی‌های شخصی خود را با پوشش روحانی می‌پوشاند، و به نام ارزش‌های روحانی، اهداف شخصی خود را دنبال می‌کند. از نظر وی، تجهیز رهبران جوان با رؤیای رهبری و مفاهیم مربوط به استراتژی و اصول رشد کلیسا، بدون اینکه آنان اهمیت داشتن حیات درونی سالم را درک کنند، بسیار خطرناک است. بدین ترتیب، شبان و خادم باید پیوسته انگیزه‌های خود را ارزیابی کند و به حیات درونی خود بسیار اهمیت دهد.

در فصلی دیگر، نویسنده به «اعتیاد مورد تأیید قرار گرفتن»، اشاره می‌کند که ممکن است یکی دیگر از آفات و بیماری‌های خدمتی باشد. در بسیاری از مواقع، تأیید و تصدیق شدن از جانب دیگران به هدف اصلی یک شبان تبدیل می‌شود و ممکن است او پیوسته دلنگران این باشد که دیگران در موردش چه می‌گویند و تمام تلاش‌های خود را برای کسب تأیید و رضایت دیگران صرف کند.

در بخش دیگری از کتاب، نویسنده به معضل دیگری که تنهایی شبان و خادم است، می‌پردازد. به طور کلی، یک شبان و خادم به خاطر جایگاه خدمتی خود نمی‌تواند مشکلات و مسائل خود را با دیگران در میان بگذارد، و تنهایی خطری است که می‌تواند به یک شبان آسیب‌های جدی بزند. برای یک شبان، وجود کسانی که او بتواند با آنها مشکلات و مسائل شخصی خود را در میان بگذارد، یا داشتن دوستی رازنگه‌دار که بتواند در مورد آرزوها، ناامیدی‌ها، خستگی‌ها و ضعف‌های خود با وی سخن بگوید، بسیار ضروری‌ست. همچنین به این آمار تکان‌دهنده اشاره می‌کند که ۷۰ درصد از شبانان و خادمان مسیحی اگر چه در شبکه‌ای گسترده از روابط با اشخاص بسیاری در ارتباط هستند، اما دوست نزدیکی ندارند. علی‌رغم اینکه تمام وقت آنها در طول خدمات گوناگون با افراد مختلف سپری می‌شود، اما ارتباطی صمیمی و نزدیک با یک دوست ندارند، و نویسنده این را ناسالم می‌داند. سپس در این رابطه، جمله‌ای را از نویسنده مشهور، هنری نوون ذکر می‌کند که می‌گوید: «بسیاری از رهبران مسیحی، کسانی هستند که نمی‌دانند چگونه باید با دیگران رابطه‌ای سالم و صمیمانه ایجاد کرد.» سپس، نویسنده کتاب می‌نویسد: «خدا قبل از آنکه مرا یک شبان بیافریند، یک انسان آفریده است و به عنوان یک انسان، مرا آفریده تا با دیگران رابطه‌ای اصیل داشته باشم.»

در فصل دیگری از کتاب، نویسنده به این مشکل می‌پردازد که بسیاری از اوقات ممکن است شبانان در این دام بیفتند که به انسان‌ها به عنوان یک وسیله نگاه کنند و ارزش و شأن ذاتی آنها را درک نکنند. و اضافه می‌کند که برای برخی از شبانان، جماعت کلیسایی و صندلیهایی که پر می‌شوند، اهمیت دارند، نه انسان‌هایی با گوشت و پوست و احساسات و مشکلات که باید به شکلی اصیل آنها را خدمت کرد.

مشکل دیگری که نویسنده بر آن دست می‌گذارد، تمرکز بر جلسات یکشنبه به عنوان ملاک موفقیت یک شبان است. از نظر او، حیات و سلامت یک کلیسا تنها به جلسات یکشنبه آن خلاصه نمی‌شود. ممکن است یک شبان تصورش این باشد که چون روزهای یکشنبه تمام سالن کلیسا پر می‌شود و موعظه و پرستش به شکلی عالی انجام می‌گیرد، پس کلیسا در وضعیت سالم و مطلوبی قرار دارد. اما در نظر او، روابط درست اعضا با هم، میزان صمیمیت آنها با خدا، سطح تقدس و ثمرآوری کل کلیسا، از دیگر ویژگی‌های یک کلیسای سالم محسوب می‌شود.

مشکل دیگری که نویسنده بدرستی به آن اشاره می‌کند، اعتیاد شدید برخی خادمان و شبانان به اینترنت و امکانات ارتباطی نوین است و اینکه گاهی یک شبان مجبور می‌شود روزانه وقت زیادی را به چک کردن ایمیل‌ها، پاسخ دادن به پیام‌ها، نگاه کردن به فیس‌بوک، و چرخیدن در اینترنت اختصاص دهد. همچنین به جلساتی که با حضور خادمان کلیسا برگزار می‌شود، اشاره می‌کند و اینکه در این جلسات در بسیاری از مواقع، خادمان بیشتر از اینکه با هم باشند، وقتشان صرف پاسخ به تماس‌های تلفنی، پیام‌های اضطراری، و نگاه کردن به سایت‌های مختلف می‌شود، زیرا هر کس با داشتن یک تلفن همراه هوشمند، بدون اینکه توجه دیگران را جلب کند، در عین بودن با دیگران، می‌تواند تمام تمرکزش بر فضای مجازی باشد! اگرچه فن‌آوری‌های نوین ارتباطی می‌تواند فرصت‌های عالی بسیاری را در اختیار خادمان و شبانان قرار دهند، اما گاهی هم همین‌ها می‌توانند موجب شوند که آنها فرصت کافی برای دعا، خانواده و ارتباطات انسانی دیگر نداشته باشند.

نگاه داشتن روز شنبه به عنوان روز استراحت به شکلی آیینی)، و رعایت روالی برای زندگی که همیشه یک روز را در هفته به استراحت، پرستش و زندگی آرام اختصاص بدهیم، اصلی مهم برای حفظ سلامت روانی و روحانی ماست.

آمادگی برای نه گفتن، و تعیین مرزها در خدمت، عامل مهم دیگری در هنر مراقبت از روان است. یک خادم باید بداند که نباید به همه خواسته‌ها و دعوتها جواب مثبت بدهد، و باید توان نه گفتن به برخی خواسته‌ها را در خود پرورش دهد. همچنین باید مرزها و حدود خدمت خود را مشخص کند، چراکه قرار نیست او در همه جا حاضر باشد. او برای حفظ سلامت روحانی و روانی خود، باید در قلمروها و حدودی که می‌داند خدا برای او تعیین کرده است، خدمت کند.

کتاب تجدید حیات روحانی به نکات ارزشمند دیگری نیز در زمینه خدمت اشاره می‌کند که پرداختن به همه آنها در حوصله این نوشتار نیست. امید ما بر این است که کتاب فوق که به تازگی به زبان فارسی نیز ترجمه شده، بزودی در دسترس خادمان و شبانان ایرانی قرار بگیرد و به زیور طبع آراسته شود.

پس از اشاره به تمامی این آفات و مشکلات، نویسنده به هنر مراقبت از جان می‌پردازد، یعنی به این مسئله که یک شبان در زندگی خود، برای تضمین سلامت روانی و روحانی‌اش چه روشی را باید در پیش بگیرد تا وضعیت درونی‌اش نیز متناسب با معیارهای کلام خدا باشد. از نظر او خادمین باید نخست این حقیقت را درک کنند که ارزش آنها در مفید بودنشان نیست، و هر عنوان و سمت کلیسایی هم داشته باشند، باز برای خدا ارزش دارند چراکه او آنها را به صورت خود آفریده، و برای او، داشتن رابطه‌ای صمیمی و عاشقانه با او، بیش از خدمت ارزش دارد. سپس در این راستا می‌نویسد که ما خادمین باید نظم جدیدی به زندگی‌مان ببخشیم، و با سبکتر کردن برنامه‌های خدمتی‌مان، هر روز وقتی مشخص به دعا و تفکر در حضور خدا اختصاص دهیم. در واقع، به نظر نویسنده، سرزندگی و سلامت روحانی یک خادم، به حضور خدا در زندگی او ربط دارد، و هر خادم و شبان باید هر روز وقت کافی به حضور خدا و تفکر و تعمق در کلام او اختصاص دهند.

عامل بعدی در هنر مراقبت از سلامت جان و روان، استراحت و فاصله گرفتن از خدمت، و اختصاص دادن وقت کافی به خانواده، و پرداختن به تفریحات سالم و ورزش است. نویسنده از شَبَات و اهمیت آن در کلام خدا سخن می‌گوید، و بر این باور است که رعایت اصل شَبَات، (و نه



دعوت به «توجه»

در جهانی بی «توجه»

شادی فاتحی

نتیجه، اغلب توجه ما از آنچه خیر اعلای زندگی ما است به سوی امور دیگر معطوف می‌شود و از همین رو نمی‌توانیم زندگی خود را در راستای آن جهت دهیم. اتلاف توجه با پرداختن به امور بیهوده، متضمن خطرات بسیار است. در این عصر حواس‌پرتی، اغلب فکر ما از بدنامان منفک می‌شود. فاقد انسجام و یکپارچگی هستیم. وجود ما دیگرکلیتی واحد و یکپارچه نیست، بلکه جهان را به شکلی چندپاره تجربه می‌کنیم. در عین حال که در جایی حضور داریم، در واقع غایبیم. در آن واحد در دو جاییم و در هیچ کدام. گویی دوشقه شده‌ایم، اما کماکان در حالتی شناور حضوری بینابینی داریم، اما در هیچ جای خاصی هم نیستیم. ما در معرض این خطر جدی قرار داریم که از میان تهی شویم. شعر تی. اس. الیوت، از منظومه "مردان پوشالی"، بخوبی وصف حال ماست: « قالب عاری از شکل، سایه عاری از رنگ، نیروی ناتوان، و ژست عاری از حرکت.»

مدتی پیش در جلسه‌ای که در آن شام خداوند برگزار می‌شد، شرکت داشتم. خادمی که مراسم را به جا می‌آورد در مورد ابعاد مختلف «حضور واقعی» مسیح در شام خداوند سخن می‌گفت. چیزی از شروع سخنان او نگذشته بود که به تدریج حس کردم فکر من طبق معمول بنای رخت بر بستن به جاهای دیگر نهاده است. درست زمانی که ذهن من آماده می‌شد تا مانند هواپیمایی از زمین کنده شود و بی‌هدف بسوی اندیشیدن به نهار، و لیست مواد غذایی که باید بعد از ظهر می‌خریدم، و دیار دوردست ایملهایی که باید چک می‌کردم، پر بکشد، کشیش مسیر سخنانش را به طرز غیرمنتظره‌ای تغییر داد و گفت: شاید بهتر باشد به جای تأمل در مفهوم حضور واقعی مسیح، از خود بپرسیم:

«آیا خود من واقعاً حضور دارم؟»

به نظر می‌رسد یکی از بزرگترین معضلات ما در عصر حاضر فقدان "توجه" باشد.

اما این ویژگی یا قوه‌ای که آن را "توجه" می‌نامیم چیست و چگونه باید آن را درک کرد؟

"توجه" را می‌توان تمرکز افکار حول نکته‌ای خاص دانست. "توجه" متشکل است از هم‌کنون- در اینجا- بودن. یعنی زمانی که شخص به امری خاص، در مکانی خاص، و زمانی خاص روی می‌کند. "توجه" قابلیت است که مانند عضله، با تمرین و ممارست تقویت می‌شود. قابلیت "توجه"

در ما از سرمایه‌ای محدود برخوردار است. آنچه بدان توجه

می‌کنیم، می‌تواند سود بسیار برایمان به ارمغان آورد،

و یا اینکه روح ما را دچار ورشکستگی سازد. زیرا

آنچه بدان توجه می‌کنیم، نشان می‌دهد

چه چیزی را واجد ارزش توجه، یعنی

ارزشمند می‌شماریم. به همین

دلیل، آگوستین اغلب به آنچه آن

را مراتب عشق *ordo amoris*

می‌نامد، اشاره می‌کند: یعنی

عشق ورزیدن به هر چیز متناسب

با شان و ارزش واقعی آن. از نظر

آگوستین، ویژگی یک زندگی

نیکو، وجود مراتب درست عشق

است.

"توجه" با تمرین «نه» گفتن و سپس «آری» گفتن رشد می‌کند؛ با نادیده گرفتن امور بسیار به منظور توجه به امر واحد. این حرکت «نه» گفتن و سپس «آری» گفتن، و نادیده گرفتن به منظور توجه کردن را می‌توان با انجام برخی انضباطهای روحانی چون روزه، سکوت و رعایت روز شیات در خود رشد داد. ما از خوردن غذا دست می‌شویم تا از خود خدا و نانی که او می‌بخشد تغذیه کنیم، و بدینسان توانایی می‌یابیم به دیگران خوراک دهیم. ما در سکوت انتظار می‌کشیم تا از خدا بشنویم و کلامی از او دریافت کنیم، تا قدرت بیابیم با دیگران سخن بگوییم. ما از کار خود دست می‌کشیم تا استراحت کنیم و به یاد آوریم که کیستیم: انسان، و نه روبات. ما شخصیت‌مندیم و از این رو، این قابلیت به ما بخشیده شده که دیگران را محبت کنیم.

ما به عنوان مسیحی نیاز داریم تا قابلیت "توجه" را در خود

بپرورانیم و این مستلزم وجود جامعه‌ای از شاگردان

است که بتوانند یکدیگر را در این فرآیند حمایت

کنند. همچنین نیازمند شناخت اموری

است که به درستی شایان توجه‌اند.

پولس رسول در این مورد رهنمودی

به ما می‌دهد:

«در پایان ای برادران، هر آنچه

راست است، هر آنچه والاست، هر

آنچه درست است، هر آنچه پاک

است، هر آنچه دوست داشتنی

و هر آنچه ستودنی است، بدان

ببندیشید. اگر چیزی عالی است

و شایان ستایش، در آن تأمل کنید.

آنچه از من آموخته و پذیرفته‌اید و هر

آنچه از من شنیده و یا در من دیده‌اید،

همان را به عمل آورید، که خدای آرامش با

شما خواهد بود.» (فیلیپیان ۴: ۸-۹)



در کمال تأسف، حواس‌پرتی حاکم بر زندگی مدرن ما حاکی از آن است که ما با بی‌اعتقاد به هرگونه نظام ارزشی مشخص و با عاری از قوه تشخیص ارزش واقعی چیزهاییم. در



A Call to Attention in a World of Distractions

Shadi Fatehi

I was participating in the Eucharist last Sunday. As the minister was describing the diverse perspectives on the 'real presence' of Christ in the Eucharist, gradually I foresaw the inevitable: my mental checking out. Just as my mind prepared to disembark and wander towards the contemplation of lunch, the list of food items I had to buy later in the afternoon, and the distant lands of my googlemail inbox, the minister made a surprising turn. He proposed that even better than enquiring into the presence of Christ we might ask instead,

"Am I really present?"

One of our greatest contemporary problems seems to be our lack of attention.

But what is this faculty of attention and how are we to understand it?

Attention is the merging of concentration on a particular point. It consists of being here now, where an individual is attending to a particular thing, at a particular place, and at a particular time. It is a faculty whose power of employment can be strengthened like a muscle through habitual practice.

Attention is a finite resource. What we pay attention to can either pay great dividends or can bankrupt our souls because what we attend to is a symptom of what we believe to be worthy of our attention, that is, what we value. And what we value is a direct result of what we love. This is why St Augustine often referred to the *ordo amoris*: loving everything with the degree and kind of love appropriate to it. For St Augustine, a good life was characterized by rightly ordered loves.

Sadly, our modern distractibility suggests that we

are either agnostic or incapable of discerning what we ought to value. As a result, we are often distracted from the Good and therefore cannot orient our lives towards that end. There is great danger in wasting away our attention. In this age of distraction, our minds are often separated from our bodies. We lack integrity. We appear to be no longer whole, unified selves, but experience the world as fragmented. We are present and yet absent: in two places at once and neither simultaneously. We are cut adrift, but still floating as if somewhere in between and no place in particular. There is a serious risk of our becoming hollow: "shape without form, shade without color, paralyzed force, gesture without motion."

Attention is developed through the exercise of saying 'no' and then saying 'yes', of overlooking the many in order to attend the one. This art of saying "no" to say "yes", of ignoring in order to attend, can be developed through the practice of spiritual disciplines like fasting, silence and the celebration of the Sabbath. We fast from consuming in order to feast upon God and His bread, so we are enabled to feed others. We enter into silence in order to hear from God and have a word, so we are enabled to speak to others. We cease our work in order to rest and be reminded of who we are: humans, not robots, having a "self", so we are enabled to love others.

As Christians, we need to educate our faculty of attention and this necessitates a community of disciples that can carry each other along in the process. It also requires identifying the proper objects of attention. St Paul provides a way forward:

"Brothers and sisters, to the degree that anything is true, noble, just, pure, lovely or commendable; if anything is virtuous or worthy of praise, attend to these things. What you have learned, and received, and heard, and observed in me – practice these things – and the God of peace will be with you." (Philippians 4:8-9)

آیا به دنبال مکانی مناسب برای
یادگیری الهیات مسیحی هستید؟

پیشنهاد ما
برای شما

دانشکده الهیات پارس

در ترم سوم سال تحصیلی ۱۴۰۵-۱۶

دانشجو می‌پذیرد

بخشی از دروس ارائه شده در این ترم:

* اصول پژوهش و مقاله‌نویسی

* درآمدی بر اخلاقیات مسیحی

* معرفی عهد جدید

* علم و ایمان

می‌توانید برای کسب اطلاعات بیشتر
و ثبت‌نام در ترم جدید با ما تماس بگیرید

info@parstheology.com

www.parstheology.com

مهلت ثبت‌نام فقط تا ۲۴ مارس ۲۰۱۶

+44 1895 540973

و همه چیز را زیر پای او نهاد،
و مقرر فرمود که او برای کلیسای سر همه چیز باشد،
کلیسایی که بدن اوست،
یعنی پُری او که همه را در همه پرمی سازد.

افسیان ۱: ۲۲ و ۲۳



فصل نامه جهانی مسیحی